

## یادداشت های پراکنده

### باسمه تعالی

در سال‌های متمادی در حین مطالعه با مطالبی برخورد می‌شد که دارای نکات ارزنده ای بود. این نکات اگرچه در موضوعات مختلف و پراکنده است ولی نظر بر آن‌ها و گذر بر آن‌ها، میتواند تذکری برای رفقا باشد.

اصغر طاهرزاده

### بسم الله الرحمن الرحيم

#### 1. تکبر:

قال رسول الله: «مَنْ لَيْسَ ثَوْبًا فَاخْتَالَ فِيهِ خَسَفُ اللَّهِ بِهِ مِنْ شَفِيرِ جَهَنَّمَ وَكَانَ قَرِينًا قَارُونَ لِأَنَّهُ أَوْلُ مَنْ اخْتَالَ فَخَسَفُ اللَّهُ بِهِ وَ يَدَارِهِ الْأَرْضَ وَ مَنْ اخْتَالَ فَقَدْ نَارَعَ اللَّهَ فِي جَبْرُوتِهِ» [1] فرمود هر که جامه‌ای بپوشد و در آن تکبر نماید خدا در پرتگاه دوزخش فرو برد و همراه قارون باشد زیرا اول کسیست که تکبر کرد و بخود بالید و خدا او را و خانه اش را فرو برد، هر که بخود بالید با خدا در جبروتش ستیزه کرده است.

کبر و غضب مادر دوگانگی‌هاست و در این حال ما خود را از همه چیز جدا کرده ایم و از پشت دیوار جدایی به همه چیز نگاه می‌کنیم «لَغَوًّا وَ لَا تَأْتِيماً» [2] که همه ستیزها و آشوبها در جدایی لمیده است.

اگر با همه چیز توانستیم ارتباط برقرار کنیم، زیبایی بهشت را حس می‌کنیم که در آن غل و کینه نیست، در این حال از هیچ چیز جدا نیستیم، همه با من حرف دارند و کنگره بهشت با اهل آن سخن

می‌گویند، ما بخشی از همه چیز هستیم که در اطراف ما است و این جوهر اصل زندگی است که هیچ چیز مرده نیست تا بیگانه از ما باشد.

تکبر و تواضع: رسول خدا (ص): «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبَرٍ» [3] وارد بهشت نمی‌شود کسی که باندازه‌ی خردلی کبر در دلش باشد. و برعکس آن فرمودند: «وَمَا تَوَاضَعُ أَحَدٌ لِلَّهِ إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ» [4] هیچ کس فروتنی نکرد مگر آنکه خداوند به او بلندی بخشید.

## 2- آنچه باید اندیشیده شود:

عظمت آنچه باید اندیشیده شود فوق طاقت امروزمان است، شاید ما بتوانیم با محنت و رنج باریکه راهی بسیار تنگ را در این معبر برزخی برای خود باز کنیم.

## 3- یکی بودن و هم سخن بودن:

شرط هم سخنی آن است که همان را بگوئیم که خدا می‌گوید و لذا باید با زبان انبیاء با همدیگر سخن بگوئیم. و انبیاء چون به زبان خدا با همدیگر حرف می‌زدند در عین فاصله تاریخی زیاد مصدق همدیگر بودند قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ

## 4- سجده :

شیطان از سجده خوشش نمی‌آید، سالک لازم است سجده را ترک ننماید.

## 5- شبزنده داری و وصول به خداوند:

قال الامام عسکری (ع): «إِنَّ الْوُضُوءَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَفَرٌ لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ» [5] وصول به خداوند، سفری است که جز با شبزنده داری طی نمی‌شود.

## 6- ارتباط برادران دینی با هم:

قال رسول الله (ص): «وَلَا يَجُلُّ لِأَمْرٍ مِنْ مَالِ أَخِيهِ إِلَّا مَا طَابَتْ بِهِ نَفْسُهُ» برای هیچ کس حلال نیست که از مال برادرش استفاده کند مگر آن که آن برادر از طبیب نفس و رضای خاطر، آن کس را در معرض استفاده از مال قرار دهد.

## 7- تواضع همچون خاک:

چنانچه رسم خاک است که سخنان خود را آهسته می‌گوید، تواضع نیاز است تا چون خاک عمل کنیم. گفت

از بهاران کی شود سرسبز  
خاک شو، تا گل برویی

سنگ  
رنگرنگ

سالها تو سنگ بودی دل  
آزمون را، یک زمانی

خراش  
خاک باش

## 8- تبدیل عزت به ذلت:

خداوند به همان یهودی‌هایی که یک روز فرمود: «أَنْتِي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» [6] چون گوساله‌پرست شدند فرمود: همدیگر را بکشید، یعنی عزت در اثر ناسپاسی به ذلت تبدیل می‌شود کار را تا مسخ میمونی جلو برد.

## 9- تشابه امت رسول الله (ص) با بنی اسرائیل:

قال رسول الله (ص): آنچه در بنی اسرائیل اتفاق افتاد در امت من هم اتفاق خواهد افتاد، «حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبِّ لَدَخَلْتُمُوهُ» [7] سنتهای مردم پیشین را گام به گام پیروی خواهید کرد، حتی اگر آنان به سوراخ سوسماری در آمده‌اند شما نیز چنان خواهید کرد.

## 10- ترس آگاهی:

عرفا آخرین مرحله حال را همان تسبیح گفته اند ، یعنی ترس آگاهی، تا وقتی انسان این حال اساسی را پیدا نکرده مرگ آگاهی به سراغش نمی آید، ترس آگاهی به سراغش نمی آید، و بالأخره اُنس به خدا.

## 11- بندگی:

کار بندگی به جایی می رسد که می فرماید: «لا فرق بینک و بینها الا اَنَّهُم عبادک» [8] هیچ فرقی بین تو و ایشان نیست مگر این که آن ها بنده تواند.

هر کدام از ما به انبیاء و اوصیاء و وصی وقت (عج) شبیه تر باشیم به هدف نزدیکتر هستیم.

## 12- حکیم واقعی:

عقل ما به ما می گوید برای شناخت واقعی باید از عالم قدس مدد گیریم، و برای این که بتوانیم شایسته این امدادهای غیبی گردیم، باید صفاتی را در خود بپرورانیم و صفاتی را بمیرانیم. و روایات اهل البیت (ع) چنین آمادگی را به ما پیشنهاد می کنند.

حکیم واقعی همانی است که همواره در آمادگی گرفتن علم از عالم قدس، به سر می برد و یک لحظه نظر و توجه به عالم بالا را از دست نمی دهد. تا از معرفت نسبت به عالم قدس منفک نشود.

## 13- ابتلا:

«عظم الأجر عند المصيبة و إذا أحبَّ اللهُ قوما ابتلاهم» [9] پاداش گرفتاری بزرگ است و خداوند کسانی را که دوست دارد گرفتار میکند.

14- محبت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - : لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَرْحَمْ صَغِيرَنَا وَ لَمْ يُوقِرْ كَبِيرَنَا.

پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمود: کسی که به کودکان مسلمین رحمت و محبت نکند و بزرگسالان را احترام ننماید، از ما نیست. «مجموعه ورام، ج 1، ص34»

15- مسکن:

رسول الله صلى الله عليه و آله: مَنْ بَنَى بُنْيَانًا رِيَاءً وَ سُمِعَتْ حَمَلُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى سَبْعِ أَرْضِينَ ، ثُمَّ يُطَوَّقُهُ نَارًا تُوقَدُ فِي عُنُقِهِ ، ثُمَّ يُرْمَى بِهِ فِي النَّارِ . فَقُلْنَا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، كَيْفَ يَبْنِي رِيَاءً وَ سُمِعَتْ ؟ قَالَ : يَبْنِي فَضْلًا عَلَى مَا يَكْفِيهِ أَوْ يَبْنِي مُبَاهَاةً «8 پیامبر خدا (ص) فرمودند: هر کس ساختمانی را به قصد خودنمایی و شهرت طلبی بسازد، روز قیامت (ناچارش کنند تا) آن را تا هفت زمین بر دوش کشد، آنگاه به طوقی آتشین در گردن او تبدیل شود و آنگاه وی را در آتش افکنند عرض کردیم ای رسول خدا! ساختن بنا برای خودنمایی و شهرت طلبی به چه نحو است؟ فرمود ساختمانی بیش از آنچه کفایت می کند بسازد یا برای فخر فروشی بنا کند.

16- خیانت شناسی:

آن کس که سرچشمه های جاویدان خیانت را نمی شناسد خائن را درست تحلیل نمی کند و معنی خیانت را به روح و روحیه ای اتفاقی نسبت می دهد و لذا در مقابله با خیانت بدون آن که آن را پیش بینی کرده باشد، خود را می بازد و در نتیجه میدان را برای خائن خالی می کند و حکمت علوی عکس این را آموزش می دهد. ولی آن کس که سرچشمه های خیانت را می شناسد هر لحظه منتظر رویارویی با آن است تا وظیفه خود را نسبت به آن خوب به انجام برساند.

باید کل وجود خیانت را شناخت تا چهره های خوش برخورد، ما را از تکوین و تکون خیانت غافل نکند و از قربانی دادن و به مخاطره افتادن نهراسیم و به خائنان کوچکترین حقی ندهیم و رو در روی خیانتکار، ایستادن و با تمام وجود هم ایستادن خودش اصل زندگی است، همچنان که در مقابل حق تواضع نمودن اصل بندگی است.

آن‌هایی به خیانت امتیاز می‌دهند که مخاطرات مقابله با خیانت را زندگی نمی‌شناسند و زندگی را معلوم نیست برای چه چیز می‌خواهند ذخیره کنند. انسان اگر در مقابله با خیانت خود را بشکند، ریشه درخت وجود خود را خشکانده.

17- یقین :

قال علی(ع): «أَيُّهَا النَّاسُ سَلُوا اللَّهَ الْيَقِينَ وَ ارْزَعُوا إِلَيْهِ فِي الْعَافِيَةِ فَإِنَّ أَجَلَ النُّعْمَةِ الْعَافِيَةِ وَ خَيْرَ مَا دَامَ فِي الْقَلْبِ الْيَقِينُ وَ الْمَغْبُوتُ مَنْ غُيِبَ دِينُهُ وَ الْمَغْبُوتُ مَنْ غُيِبَ يَقِينُهُ» [10] ای مردم از خداوند بخواهید به شما یقین عطا کند، و شما را عافیت دهد، بزرگترین نعمت‌ها عافیت می‌باشد، و خیری که همواره در قلب جای دارد یقین است، مغبون کسی است که در دین خود زیان کند، و مغبوط شخصی است که در یقین مورد غبطه دیگران باشد.

وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ يُطِيلُ الْقُعُودَ بَعْدَ الْمَغْرَبِ يَسْأَلُ اللَّهَ الْيَقِينَ «امام سجاد(ع) پس از نماز مغرب مدتی طولانی می‌نشست و از خداوند درخواست یقین می‌کردند.

قال(ع): «كَفَى بِالْيَقِينِ غِنًى وَ بِالْعِبَادَةِ شُغْلًا» [11] حالت یقین برای بی‌نیازی انسان بس است و عبادت هم برای اشتغال وقت کافی است

تا یقین وارد قلب نشود، سیر واقعی شروع نشده، بلکه این پا و آن پا می‌کنیم. یقین نوری است که جان را با خود حقیقت متحد می‌کند. هر کس باندازه‌ای که در یقین است در وقت است و از غفلت آزاد.

قال الصادق(ع): «الْيَقِينُ يُوصِلُ الْعَبْدَ إِلَى كُلِّ حَالٍ سَنِيٍّ وَ مَقَامٍ عَجِيبٍ» [12] یقین گوهر گرانبھائی است که انسان را بمراتب بلند و مقامات رفیع و شگفت آور میرساند. بعد قصه عیسی(ع) که بر آب می‌رفت را نقل می‌کند و این که تفاوت پیامبران به یقین است. بعد فرمودند: هر کس از مؤمنان که عبادتشان بیشتر و تفویض کارها به خدا کاملتر و تبری از حول و قوه خود شاملتر یقین او کاملتر است.

از حضرت صادق(ع) سؤال شد حدّ توکل چیست؟ فرمودند: یقین .  
سؤال شد حدّ یقین چیست؟ فرمودند: «أَنْ لَا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»

امام صادق(ع) فرمودند: خدای تعالی بر حسب عدل خود آرامش و راحتی را در یقین و رضا و غم و اندوه را در شک و خشم قرار داد.

نیز حضرت می‌فرمایند: هر کس یقینش ضعیف باشد وابسته به اسباب می‌شود و این را برای خود مجاز شمرد، و از عادات و سخنان نادرست مردم پیروی می‌کند و سعی او در امور دنیا و جمع و نگهداری آن‌ها است.

امام صادق(ع) در مورد گنجی که در زیر دیوار که آن پدر برای دو فرزندش گذاشته بود که «و کان تحتہ کَنْزٌ لِّهِمَا» می‌فرمایند: لوحی بود که بر آن نوشته شده بود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَجِبْتُ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالْمَوْتِ كَيْفَ يَفْرَحُ وَ عَجِبْتُ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالْقَدَرِ كَيْفَ يَحْزَنُ وَ عَجِبْتُ لِمَنْ رَأَى الدُّنْيَا وَ تَقَلَّبَهَا بِأَهْلِهَا كَيْفَ يَرْكُنُ إِلَيْهَا» [13] از امام رضا علیه السلام شنیدم فرمود: در گنجی که خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَ كَانَتْ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَّهُمَا»، در آن نوشته شده بود. بنام خداوند بخشنده مهربان. تعجب دارم از کسی که یقین به مرگ دارد چگونه می‌خندد. تعجب دارم از کسی که به قدر اعتقاد و یقین دارد چگونه محزون می‌گردد، تعجب دارم از کسی که گردش روزگار را مشاهده می‌کند و تغییرات آن را می‌نگرد چگونه به آن دل بستگی پیدا می‌کند و به آن اعتماد می‌نماید.

## 18- خمول یا گمنامی:

که محرم به یک نقطه مجرم شود «قال رسول الله (ص): الناس كلهم هالكون الا العالمون. و العالمون كلهم هالكون الا المخلصون. و المخلصون في خطر عظيم» مردم همه در هلاکند مگر علما و علما همه در هلاکن مگر عاملین به علم و عاملی و مخلصین در معرض خطری بزرگند.

مدح و ذممش گرفتفاوت می‌کند  
اوسجده بر بت می‌کند

شهرت به عرفان او را از خلوت گمنامی که نجات از کثرت ظلمانی محروم می‌کند.

از همه دل بریده ام نشسته ام به پای تو  
این جهان بود هر که شد آشنای تو

.....

سَرّ غیب آن را سزد آموختن  
ز گفتن لب تواند دوختن

در خزر دریا نشد جز مرغ  
آب فهم کن والله اعلم بالصواب

.....

دانه‌ها چون درزمین پنهان  
سَرّ آن سر سبزی بستان شود

قَالَ النَّبِيُّ (ص): «اسْتَعِينُوا عَلَى الْحَوَائِجِ بِالْكِثْمَانِ لَهَا» [14] چون  
خواهید که حاجتها زودتر برآید پنهان دارید.

بنده بنده خالص خدای متعال نمی‌گردد مگر این که مدح و ذم مردم  
نزد او یکسان گردد، چرا که ممدوح خدا به ذم مخلوقه مذموم  
نمی‌شود و مذموم خدا نیز به مدح کسی ممدوح نمی‌گردد.

«أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْأَخْفِيَاءُ الْأَتْقِيَاءُ الَّذِينَ إِذَا حَضَرُوا لَمْ يَعْرِفُوا  
وَ إِذَا غَابُوا لَمْ يُفْتَقَدُوا» [15]

دوست داشتنی‌ترین بندگان نزد خدای متعال آنها هستند که مخفیانه  
و دور در پروای الهی زندگی می‌کنند همان‌ها که هرگاه در جایی  
حضور یابند کسی آنها را نمی‌شناسد و هرگاه غایب شوند کسی  
سراغشان را نمی‌گیرد.

قوم دیگر سخت پنهان می‌روند  
ظاهر کی شوند  
شهره‌ی خلقان

این همه دارند و چشم هیچ کس  
بر کیشان یک نفس  
بر نیفتد

اینان میان غیرتی برخود هستند که ایشان را می‌پوشاند

من ز شیرینی نشستم روترش  
سخن گشتم خمش  
من ز پُری

.....



است  
عین اظهار سخن پوشیدن است  
حرف گفتن بستن آن روزن

#### 19- اباسفیان:

اباسفیان گفت: «لَيْتَ شَعْرِي بِيَأَى شَيْئٍ غَلَبَتِي» کاش می‌دانستم بر من غلبه کردی، پیامبر(ص) شنیدند و دست بر شانه او زدند و فرمودند: «بِاللَّهِ غَلَبْتُكَ يَا أَبَاسُفِيَانَ» ای ابوسفیان بوسیله خدا بر تو غلبه کردم. در غزوه‌ی حنین [ابوسفیان] همینکه هزیمت مسلمین را دید، با خوشحالی گفت: «ما اريهم يقفون دون البحر» گمان ندارم که تا پیش از رسیدن به دریا توقف کنند.

#### 20- تسلیم:

وقتی به مولا توجه کردی و حالت تسلیم در تو پیدا شد، نتیجه‌اش این است که مولا هم به تو توجهی پیدا کرده و ایجاد قابلیت می‌نماید برای گرفتن رحمت. [\[16\]](#)

وقتی حجاب خودبیتی و خودپرستی را برداشتی، حق به اسماء و صفاتش جلوه می‌کند. [\[17\]](#)

#### 21- حضور قلب:

بدون حضور قلب و اقامه روی دل به سوی مقصد، مقصود حاصل نگردد.

#### 22- معشوق حقیقی:

مادامی که انسان مبتلا به معشوقه نفس است البته به وصال معشوق حقیقی نائل نشود. معشوق حقیقی به همان اندازه که انسان دست از خود برداشته جلوه می‌کند.

#### 23- امساک در تکلم:

«كَلَامُ ابْنِ آدَمَ كُلُّهُ عَلَيْهِ لَا لَهُ إِلَّا أَمْرًا بِمَعْرُوفٍ أَوْ نَهْيًا عَنْ مُنْكَرٍ أَوْ ذِكْرًا لِلَّهِ تَعَالَى» [18] همه سخنهای فرزند آدم به زیان اوست نه به سود او، مگر امر به معروف و نهی از منکر یا یادکرد خداوند- عز و جل

24-دنیا:

دنیا معبد عاشقان و مقصد جاهلان است.

25-ترس از خدا:

«مَنْ خَافَ اللَّهَ خَافَ مِنْهُ كُلُّ شَيْءٍ - وَ مَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» [19] ای علی هر کس از خدا بترسد همه چیز از او میترسند و هر کس از خدا نهراسد از همه چیز میترسد.

26- نوحه سرائی:

« وَ النَّيَاحَةُ مِنْ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ ». [20] نوحه سرائی از عمل جاهلیت است.

27- معرفت:

جان را امر ملکوتی تغذیه می‌کند نه صنعت. آن‌هایی که خرافاتی نیستند، خراباتی‌اند.

این حوزه‌های علمیه است که انسان را اهل معرفت می‌کند.

28-دنیا:

رسول خدا (ص) « يَا أَبَا ذَرٍّ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَّهَهُ فِي الدِّينِ - وَ زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا وَ بَصَّرَهُ بِعُيُوبِ نَفْسِهِ »

یا اباذر با خدا ای اباذر هرگاه خدای عزا و جل خیر بنده ای را بخواهد او را در دین عمق می‌دهد و دنیا را در نظرش خوار می‌کند عیوبش آگاه می‌گرداند

قال رسول الله (ص) «لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا عِنْدَهُ تَعْدِلُ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ لَمَا سَقَى كَافِرًا بِهِ، مُخَالِفًا لَهُ شَرْبَةَ مَاءٍ»، [\[21\]](#) اگر دنیا در نزد خداوند به اندازه پر مگسی ارزش می‌داشت به کافر و مخالف خود شربت آبی نمی‌داد.

29- در معرفت حق و رسول و اولی الامر:

قال علی (ع): «اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ وَ الرَّسُولَ بِالرَّسَالَةِ وَ أُولِي الْأَمْرِ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ الْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ» [\[22\]](#): خدا را به خدا بشناسید و پیامبر را برسالت و امام را به کار نیک و عدل و احسان.

چون سالک الی الله به قدم ریاضت و تقوای کامل از بیت خارج شد و علاقه و تعیناتی همراه برنداقت و سفر الی الله محقق شد، اول تجلی که تعالی بر قلب مقدسش کند، تجلی به الوهیت و مقام ظهور اسماء و صفات است تا آن که منتهی شود به رفض کل تعینات عالم وجود چه از خود و چه از غیر و پس از رفض مطلق تجلی به الهیت و مقام الله واقع شود اعرفوا الله بالله به مرتبه نازله اولیه ظهور پیدا کند و اگر باز سیر کند مقام اسماء و صفات در مقام احادیث جمعی و مقام اسم اعظم ظهور نماید و در این مقام اعرفوا الله با الله به مقام عالی تحقق یابد.

در همین راستاست عرفان رسول به رسالت که از خود رسالت باید رسول را یافت.

30- انکار فضیلت:

عرفا گفته اند: هر شخصی که فضیلتی عاری باشد، تصدیق نمی‌کند به وجود آن فضیلت در شخص دیگری، بلکه بر او نیز انکار می‌نماید.

31- ترس از خدا:

آن کس که نمی‌داند در جدایی از خدا چه چیزی از دست می‌دهد چگونه پروای رعایت فرمان خدا را دارد و آن کس که می‌شناسد رابطه خدا

به چه معنی است چگونه حوادث می‌توانند او را به خود دعوت کنند و از آن عالم بدر آورند.

آن کس که مزه‌ی روبرویی با خدا را چشیده مسلماً به پروای از خدا رسیده و نمی‌خواهد یک چشم زدن از این توجه روی برتابد چون می‌فهمد خدا با او چه رفتارها می‌کند و این عمل و تأثیر خدا را حس می‌کند.

آن کس که با خدا هیچ تجربه‌ای ندارد چگونه نسبت به حکم خدا لایبالی نباشد.

او که خدا را جان خود نداند تأثیر حتی عصیان را نمی‌فهمد و آثار مخرب آن را در خود نمی‌شناسد.

گربه باشد شحنه هر موش‌خو  
کبودتازشیران ترسداو  
موش

موش کی ترسد زشیران مضاف  
آهوان مشک ناف  
لیک ترسند

آن دلی که ترس خدا دارد در تمام مکان‌ها رفتار خدا را با خود حس می‌کند و از ترس جُدایی از این ارتباطها همواره در ترس از خدا است.

انسانی که متوجه رفتار خدا با خود در تمام مکان‌ها و زمان‌هاست، او مجموعه‌ی رفتارهای پراکنده نیست، بلکه یک وجود یگانه می‌شود در مقابل خدای یگانه.

و زندگی‌اش حادثه‌ها نیست، بلکه او با تمام ابعادش به یک زندگی واقعی رسیده است چون فهمید از که بترسد و که را دوست بدارد.

### 32-عمل به علم:

«يَا حَفِصُ مَنْ تَعَلَّمَ وَ عَمِلَ كُتِبَ فِي الْمَلَكُوتِ عَظِيماً إِنَّ أَعْلَمَ النَّاسِ بِإِلَهِهِمْ مِنْهُمْ مِنْهُ وَ أَخْشَاهُمْ لَهُ وَ أَرْهَدَهُمْ فِي الدُّنْيَا» [23] هر کس دانش بیاموزد و به آن عمل کند نامش در عالم ملکوت بزرگ نوشته می‌شود. همانا دانشمندترین مردم بی‌مناکترین آنانست از خدا و پارسا ترین ایشانست در دنیا.

رجا موجب حیات قلب، و خوف موجب میراندن نفس می‌شود و با میراندن نفس حیات قلب ممکن می‌شود.

### 33- انسان کامل:

گفته‌اند: کامل کسی است که خاموش نکند نور عرفان او و ورع او را.

### 34- یاری به زبان:

پیامبر(ص) در جریان غدیر به حسان فرمودند: «لَا تَزَالُ يَا حَسَّانُ مُؤَيَّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا نَصَرْتَنَا بِلِسَانِكَ» [24] ای حسان تا ما را بزبان یاری میکنی همیشه مؤید بروح القدس باشی.

در این که بعضاً ائمه ناظر یا مؤید روحی بودند که شاعران را به شعر می‌کشاند. نمونه‌ها داریم از جمله شهید مطهری در جلد 3 حماسه حسینی از کتاب «راهنمای دانشوران» جلد اول ذیل عنوان «حیص بیص ... معروف به ابن صیفی می‌گوید: نصرالله مُحَلّی گفت در خواب علی بن ابیطالب را دیدم گفتم شما مکه را فتح کردید و خانه ابوسفیان را امن قرار دادید و آن گاه آن‌ها با فرزندان حسین کردند آنچه کردند. گفت مگر اشعار ابن صیفی را نشنیده‌ای؟ گفتم نه. گفت از خودش بشنو. از خواب برخوایم به خانه حیص بیصی رفتم و خوابم را گفتم بانگش به گریستن بلند شد و گفت این اشعار را دیشب نظم کردم و سوگندیاد کرد آن را بر هیچ کس نخوانده‌ام.

ترجمه آن‌ها عبارت است از: حکومت که دست ما آمد عفو و بزرگواری روش ما بود و چون به دست شما رسید خود در سرزمین ابطح جاری شد.

شما کشتن اسیران را روا شمردید ولی ما از اسیران گذشتیم و آن‌ها را بخشودیم همین تفاوت میان ما و شما بس که از کوهزه همان برون تراود که در اوست.

### 35- شیطان:

در مورد شیطان گفته‌اند:

جرمش این بود که در آینه عکس تو ندید  
بر بوالبشری ترک سجود این همه نیست  
ورنه

### 36- اخلاق مصنوعی:

ما در آثار فردوسی و سعدی و حافظ به طور مستقیم راه و رسم زندگی را نمی‌آموزیم، بلکه آن‌ها خانه زبان ما را آباد کرده‌اند و ما در آن خانه قرار و طمأنینه و شیوه زندگی خود را باز یافته ایم.

خانه‌ای که در آن تکنیک فرمانروا است به لائوتسه و مولوی واقعی نمی‌نهند و به آن‌ها نیازی ندارند، نه این که ساکنان خانه به اخلاق و معنویت احساس نیاز نکند، آن‌ها معمولاً به شعر و حکمت رجوع می‌کنند اما شعر دستورها و اوامر تنجیزی اخلاق را مثل اثاثیه به خانه می‌برند و شاید مدتی در کنار آن‌ها احساس آرامش کنند. [\[25\]](#)

37- لذت ارتباط: اهل دنیا لذت، زیبایی و حقیقت را نه در ارتباط با خدا، بلکه در چیزهای دیگری جستند و همین بود رمز روزگار تیره آنان.

ملکوت آسمان از آن کسانی است که هرگز خود را از مرگ غافل نگذارند.

انسان باید همیشه متوجه باشد که خداوند با متکبران به جنگ برمی‌خیزد و با بندگان خود از سر نوازش برخوردار می‌کند.

خدایا وقتی عاقبت ستمکاران را می‌بینم با تمام وجود ایمان به تو را تمنا می‌کنم، پس ایمان به خودت را در من زنده نگه دار، ایمانی که ما را به سوی تو برکشاند.

### 38- ارزش تحقیق در جستجوی کعبه:

اگر در جستجوی کعبه پای در راه سفر نهادی، بخواه و بطلب و دعا کن که راه تا آنجا که ممکن است طولانی‌تر باشد. آرزو کن در هر قدم با ندیده‌ای، نشنیده‌ای، ناشناخته‌ای روبرو شوی. اگر در این جستجو پاک و بی‌غرض و صادق باشی از راهزنان بیم نکن.

اگر جان و دلت پاک باشد دچار رهنمان و دیوان نخواهی شد، مگر این که هم اکنون پیش از آغاز سفر در گوشه‌ی دلت پنهان شده باشند و در ژرفای نفس تو در کمین نشسته باشند.

بخواه تا راه تا آنجا که می‌شود طولانی باشد. در بیشمار شبهای تابستان، همراه با ماه و در بیشمار روزهای زمستان همراه با خورشید با ندیده‌ها، نشنیده‌ها و نشناخته‌ها روبرو خواهی شد. از بیابان‌های بی‌پایان و جنگل‌های انبوه و کوه‌های سر به فلک کشیده و خشکی‌های پهناور و دریا‌های ژرف و ... گذر خواهی کرد. از راه‌های نرفته و دشوار و سنگلاخ و حتی بیراهه پرهیز مکن، روی مگردان. سرانجام تمام راه‌ها به کعبه می‌رسد.

اگر به ترکستان، بامدادان دروازه‌های شهرهای افسانه‌ای را برایت گشودند و در بازارهای شهر، در بازارهای سمرقند و کاروانسراهای بخارا سراغ زبرجد خواهی رفت، در طی کردن منازل شتاب مکن و گاهی زمزمه کن «ای ساربان آهسته ران» چه بهتر که سفر سالیان دراز به درازا کشد. اگر سفر تو را پیر و خسته و فرسوده کرد چند روزی معتکف مسجدی شو یا در خانقاهی جای خوش کن.

از ندیده‌ها، نشنیده‌ها و نشناخته‌ها انبان سینه را لبریز ساز. تهی دست به کعبه پای مگذار، به این امید که در آنجا مزدت دهند. سفر کن، کدام سود و بهره بهتر از خود سفر. اصل قضیه در تحقیق، نفس خود تحقیق است.

### 39- دل و حفاظت از آن:

1. امام محمد تقی حضرت جواد الائمه (ع) می‌فرمایند: «الْقَصْدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْقُلُوبِ أَبْلَغُ مِنْ إِتْعَابِ الْجَوَارِحِ بِالْأَعْمَالِ» [26] با قلبها خدا را قصد کردن رساتر است از به زحمت انداختن بدن با اعمال.
2. علی (ع) به امام حسن (ع) وصیت می‌فرمایند: از جمله بلاها فقر است و از آن بدتر بیماری بدن است و از آن بدتر بیماری دل است و از جمله نعمتها وسعت در مال است و از آن بهتر صحت بدن است و از آن بهتر پرهیزکاری دل است. [27]
3. امام صادق (ع) می‌فرمایند: منزلت قلب به جسد منزلت امام است به مردم. [28]
4. سنائی می‌گوید:

بود آسوده مُلک  
وسپاه

دل آن کس که گشت برتن شاه  
از او

ظلم لشگر

بد بود تن چو دل تباه بود  
ز ضعف شاه بود

-----

در ره او دلی

از تن و نفس و عقل و جان بگذر  
به دست آور

اندر او جز

آنچنان دل که وقت پیچاپیچ  
خدا نیابی هیچ

قال رسول الله (ص) اندک به قدر کفایت بهتر

وقتی جاروب می‌کنی نه تنها کاری می‌کنی بلکه زیبایی می‌آفرینی...

46- گنجینه قرآن:

درخواست نکردن از مردم: وقتی گروهی از انصار از رسول خدا (ص) خواستند که آن‌ها را شفاعت کند حضرت پس از آن که سر مبارک خود را زیر انداختند و کمی تأمل کردند فرمودند: «أَفْعَلُ ذَلِكَ بِكُمْ عَلَى أَنْ لَا تَسْأَلُوا أَحَدًا شَيْئًا» [29] چنین می‌کنم به شرط آن که هیچ گاه از احدی چیزی نخواهید. همان‌طور که حضرت صادق (ص) می‌فرمایند: «شِيعَتُنَا مَنْ لَا يَسْأَلُ النَّاسَ شَيْئًا وَ لَوْ مَاتَ جُوعًا» [30] شیعه ما کسی است که از مردم چیزی در خواست نکند و لو از گرسنگی بمیرد. که این همان استغناء عن الناس است. در مقابل قرآن فرمود: « من أراد العلم فليثور القرآن». و فرموده اند: «أثيروا القرآن فإن فيه علم الأولين و الآخرين» [31] هر که دانایی می‌خواهد، قرآن را جستجو کند. و فرمود گنجینه قرآن را زیر و رو کنید، چرا که علم اولین و آخرین در آن است.

47- خطورات قلبی:

ابن عطا سکندری: قَلَّ مَا تَكُونُ وَارِدَاتُ الْهَيْهَةِ إِلَّا بَعَثَتْهُ لِأَنَّ لَا يَدْعَى الْعِبَادَ الْإِسْتِعْدَادَ» گاه به گاه خداوند الهاماتی به بنده اش می‌کند برای این که بندگان به خود نسبت ندهند.

48- اطاعت:

آن عصا

عصا شد آلت جنگ و نفیر

را خرد بشکن ای ضریر



دست کورانه به حبل الله زن  
برامر و نهی یزدان برمتن جز

#### 49- آرزوها :

رسول خدا (ص) چوبی در زمین فرو برد و چوب دیگری پهلوی آن و چوب دیگر بعد از آن در زمین نشانید و فرمودند: هیچ می‌دانید که این چیست؟ اصحاب گفتند: خدا و رسول دانتر است. فرمودند: این انسان است و این اجل او و این آرزوی اوست و او همواره در پی رسیدن به آرزوها است و غافل از این که اجل قبل از آرزوهایش قرار دارد. [32]

#### 50- مواظبت از شنیدن :

اگر می‌خواهید در بهشت از صوت خوش داود «قاری بهشت» برخوردار شوید، باید گوش خود را مواظبت کنید تا هر چیزی را نشنود.

#### 53- فرق عفو و مغفرت :

یک دسته آیات قرآن از بهشت و عوالم بعدی افراد صالح مانند انبیاء سخن می‌گویند که خداوند متعال آنان را در آن عوالم مشمول مغفرت خود می‌گرداند، مسلم این مغفرت تطهیر از معصیت نیست، زیرا انبیاء معصوم‌اند، بلکه مراد آن است که خداوند متعال آنچه آن عزیزان مانع لقاء برتر است، با غفرانش از میان می‌برد تا آن طور که باید و شاید به لقاء حق نایل شوند. قرآن در چندین آیه خداوند را «عفواً غفوراً» معرفی می‌کند و عفو را بر مغفرت مقدم داشته، زیرا «عفو» عبارت است از محو کردن و از میان بردن آثار معصیت و ظلمت و تیرگی و «غفور» عبارت است از افاضه کردن، تکمیل نمودن و کامل ساختن. و افاضه و تکمیل پس از برطرف شدن موانع می‌باشد و به همین جهت مغفرت برای انسان‌هایی که گناه هم نکرده‌اند به کار می‌رود. [33]

#### 51- اهل محبت به حق :

به گفته آقا جمال گلپایگانی: انسان در ماه رجب ابتدا با ولایت آشنا می‌شود و در ماه شعبان با رسول خدا (ص) و ماه رمضان که آمده بر خدا وارد می‌شود و همه چیز در نظر انسان محو می‌شود و إن شاء الله اهل محبت به حق می‌شود.

## 52- بحران:

بحران بیرون از وجود آدمیان نیست.

## 53- روح انتقادی:

آن‌هایی که قدرت پذیرش روح انتقادی ندارند، هرگز نسبت خود را با خارج درک نمی‌کنند.

## 54- اوقات:

برای انسان «اوقاتی» است که بداند حیات حقیقی است و حقیقت در عالم وهم نیست.

## 55- اصلاح احوالات:

توصیه آیت الله حسینقلی همدانی به آیت الله ملکی: تو باید حالت اصلاح شود تا از دستورات شرعی بهره‌مند شوی.

## 56- جوع:

در حدیث قدسی هست که: یا موسی: «تَجَرُّدٌ تَجْوَعٌ تَصِلُ ثَرَانِي» ای موسی: مجرد شو و جوع را شیوه خود کن تا متصل شوی و مرا ملاقات کنی.

## 57- انسان‌های بزرگ:

انسان‌های بزرگ، خود را بزرگتر از دنیا دیدند و بر دنیا فرمان راندند، از دنیا آنچه به کارشان آمد برگزیدند و بدون آن که با زندگی قهر کرده باشند نگذاشتند زندگی آن‌ها را از محبوب اصلی‌شان بریاید، و آنچه توانستند با محبوب اصلی یعنی خداوند مأنوس بودند و شرایط انس با خدا را همواره طلبیدند و انس با حق را نه فقط در خلوتخانه‌ها بلکه در رویارویی با زندگی می‌یافتند و در انجام وظیفه آنچه گمشده آن‌ها بود همان انس با خدایشان بود، مهم این است که ما بخواهیم در عرصه زندگی چه چیزی برداشت کنیم، همان را برداشت خواهیم کرد، من امیدوارم همت تو بلند باشد آن هم بلند بلند و از همه زندگی در عین نشاط و شور خداخواهی و او را بیایی. اگر از هر چیز دنیایی خواستی نهایت بهره را ببری، از حداقل بهره آن هم محروم می‌شوی مثل کسی که بخواهد بیشترین بهره را از غذای خوش طعم ببرد، که با نفخ شکم از حد اقل نتیجه هم محروم می‌شود، پس کم استفاده کردن از چیزها و لذت دنیایی را توصیه می‌کنم، بر عکس لذت معنوی که روح انسان ظرفیت نامحدودی نسبت به آن‌ها دارد و بیشتر استفاده کردنش به واقع بهره‌مندی بیشترش را سبب می‌شود.

#### 58- تصوف و عرفان:

تصوف در چهره اصلی‌اش همان عرفان است و عین پایبندی به آداب شرعی و اخلاق الهی است در ظاهر و باطن همان حرفی که محی الدین می‌زند که: التصوف- الوقوف مع الاداب الشرعیه ظاهراً و باطناً و هی الخلق الالهیه، و قدیال بازاء اتیان مکارم الاخلاق و تجنب سفافها (و دوری از اخلاق پست) [34] تصوف پای بندی ظاهری و باطنی به دستورات شریعت است که همان رسیدن به کمالات الهی است و این با رعایت مکارم اخلاق و دوری از اخلاق پست به دست می‌آید.

#### 59- بحران هویت:

کسی که از خودش تعریفی نداشته باشد، در بحران هویت است، نمی‌داند ایرانی باشد یا غربی. مسلمان باشد یا نباشد. گاهی هست، گاهی نیست. نمی‌داند دنبال افکار خودش باشد یا نباشد. حتی نمی‌داند دختر باشد یا نه، لباس کدام را بپوشد. کوچک است یا بزرگ؟ خیلی راحت اسباب‌بازی دیگران می‌شود. خدمت و خیانت را تشخیص نمی‌دهد. وقتی به روش زندگی و عقایدش حمله می‌شود به سرعت عقب نشینی می‌کند، چون هیچ استحکامی ندارد. یک انسان پراکنده است.

60- رهنمودهای آیت الله انصاری همدانی: می‌گفت: من کاره‌ای نیستم، آنقدری که خودت برای خودت زحمت می‌کشی، می‌رسی. تا کی می‌خواهی برای تعیین و تشخیص خودت کار کنی؟ فکر می‌کنی چند سال دیگه زنده‌ای؟

می‌گفتند: از خودبزرگبینی بپرهیز. بدون استاد راه بسیار مشکل است، اما هر کس که طالب حقیقی باشد دستگیری می‌شود. به اندازه احتیاج بخواهید. اعمال و عبادات دینی برای آدم شدن و رسیدن به مقام توحید است، نه برای کسب این قدرتها. راه خداشناسی اخص از این چیزهاست.

در رابطه با مکاشفات می‌فرمودند: مقام قرب غیر از اینهاست.

بعد از هفدهمین بار که من این تقصیر را به خودم نسبت داده بودم، یک نعمتی به من داده شد که بعضی از اسرار ربوبی را که فکر نمی‌کردم بتوانم وارد شوم، برایم کشف شد. (هفده روز از خودش غافل بود، یعنی همه چیز می‌فهمید)

## 61- امام حسین (ع):

1- تمام شرایط امام حسین (ع) آن است که این گفت و شنود در ذیل قرآن به جامعه برگردد و برای برگشت چنین سنتی از هر فداکاری نباید فروگذار کرد.

صلح‌اندیشی گوهری است که در نهضت امام حسین (ع) حرف اول را می‌زند. در زیر سایه صلح‌اندیشی آزاداندیشی ظهور می‌کند و همدلی و تفاهم جای خود را به سوء تفاهم و تنگ‌نظری می‌دهد و جامعه‌ی توحیدی ظهور می‌کند.

2- امام حسین (ع) به فرزندشان امام سجاد (ع) می‌فرمایند: سوگند به خدا که خون من از جوشش باز نمی‌ایستد، تا این که خداوند مهدی (عج) را برانگیزد، آن حضرت به انتقام خون من از منافقان فاسق کافر، هفتاد هزار نفر را می‌کشد. مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 85. بحار، ج 45، ص 299.

## 62- امامت:

نسبت به آیه 59 سوره نساء [35]: اهل سنت هم معتقدند، اولی الامر معصومند، ولی آن را به اجماع اهل حل و عقد نسبت می‌دهند، یعنی عصمت را از اهل بیت گرفتند و به اجماع اهل حل و عقد دادند، در حالی که به عصمت فرد فرد

آن‌ها معتقد نیستند ولی اجماع را معصوم می‌دانند، در حالی که افاده یقین نمی‌کنند. به خصوص که اهل سقیفه خودشان با هم دعوا کردند و خلیفه‌کشی نمودند، حتی عشیره مبشره بعد به جان هم افتادند.

### 63- حب علی (ع):

سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (ع) يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) «يَا أَبَا الْحَسَنِ مَثَلُكَ فِي أُمَّتِي مَثَلُ قُلٍّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَمَنْ قَرَأَهَا مَرَّةً قَرَأَ ثَلَاثَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ فَقَدْ قَرَأَ ثَلَاثِي الْقُرْآنِ وَ مَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثًا فَقَدْ خَتَمَ الْقُرْآنَ فَمَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ فَقَدْ كَمَلَ لَهُ ثَلَاثُ الْإِيمَانِ وَ مَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ فَقَدْ كَمَلَ ثَلَاثًا الْإِيمَانَ وَ مَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ نَصَرَكَ بِيَدِهِ فَقَدْ اسْتَكَمَلَ الْإِيمَانَ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ يَا عَلِيُّ لَوْ أَحَبَّكَ أَهْلُ الْأَرْضِ كَمَحَبَّةِ أَهْلِ السَّمَاءِ لَكَ لَمَّا عَذَّبَ أَحَدٌ بِالنَّارِ وَ أَنَا أَقْرَأُ قُلٍّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقَامَ وَ كَأَنَّهُ قَدْ أَلْقَمَ حَجْرًا» [36] ای ابا الحسن مثل تو در امت مثل قُلٍّ هُوَ اللَّهُ است هر که یک بارش بخواند ثلث قرآن را خوانده و هر که دو بارش بخواند دو ثلث قرآن را خوانده و هر که سه بارش بخواند همه قرآن را خوانده (ای علی) هر که تو را بزبانش دوست دارد ثلث ایمان را دارد و هر که بزبان و دلش دوستت دارد دو ثلث ایمان دارد و هر که بزبان و دل دوستت دارد و با دست خود یاریت کند ایمانش کاملست سوگند بدان که مرا به حق فرستاده ای علی اگر همه اهل زمین تو را دوست داشتند چنان که اهل آسمان دوست دارند خدا احدی را بدوزخ عذاب نمیکرد من هر روز سه بار قُلٍّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ میخوانم آن مرد معترض برخاست و گویا سنگی در دهانش افکنده بود

«يَا عَلِيُّ لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يَبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ» [37] پیامبر (ص) فرمودند: دوست نمی‌دارد تو را مگر مومن و دشمن نمی‌دارد تو را مگر منافق.

64- قال صادق (ع): قال رسول الله (ص) «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَجْلِسُ فِي مَجْلِسٍ لَيْسَتْ فِيهِ إِمَامٌ» [38] پیامبر (ص) فرمودند:

هر که به خدا و روز قیامت ایمان دارد در مجلسی که اثری از امام نیست نمی نشیند.

65- خود عامه روایت کرده اند که حضرت رسول (ص) فرمودند: «إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَى مِئْبَرِي فَاقْتُلُوهُ» [39] هر گاه معاویه را بر منبر دیدید او را بکشید. بعد به راوی می‌گویند چرا نکردند: می‌گوید: نکردیم که این‌همه بلا سرمان آمد.

66- عدالت:

در امر عبادی و فردی علی(ع) نقطه عطف تقوا است و در امر اجتماعی نقطه‌ی عطف «عدالت» است.

مقابله‌هایی که با حضرت شد ریشه در عدالتخواهی او بود، چرا که دائم با موانع گوناگون روبروی شد. عدالت در همه امور و از جمله اقتصاد.

علی(ع) عدالت را وجهه همت خود قرار داد.

«وَاللَّهِ لَأَنَّ أَبِيتَ عَلِيَّ حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهِّدًا أَوْ أُجِرَّ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفِّدًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ» [40] اگر علی را به نخل و زنجیر بکشد و با تن عریان بر خار مگیلان بکشند که ظلم کنم نیستم به یک نفر از بندگان ظلم کنم.

لذا علی(ع) همه مشکلات دوران خود را لمس کرد و مقاومت کرد. پس اگر ما برای حاکم جهت عدالتخواه‌ب این همه مشکل بوجود آید باید از راه عدالت عقب‌نشینی نکرد.

67- طبق تفسیر ابوالفتوح رازی ج 2 ص 193 حضرت به حسان بن ثابت فرمودند: «لَا تَزَالُ يَا حَسَّانُ مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا نَصَرْتَنَا بِلِسَانِكَ» [41] ای حسان! همواره تا آنجا که ما را به زبان خود یاری کنی، با روح القدس یاری می‌شوی.

68- عمر و عاص در آخر عمر گفته بود: اگر من به حقوق خود قانع می‌شدم این همه بلا بر سر خود و بر سر بشریت تا روز قیامت نمی‌آوردم. [42]

69- حق با علی (ع) است:

پیامبر (ص) در دعا به امیرالمؤمنین می‌فرمایند: «و ادر الحق معه حیثما دار و کیفما دار» [43] خدایا حق را با علی به حرکت در آور هر جا که علی می‌گردد و به هر کیفیتی که علی حرکت می‌کند.

70- اختلاف در امت حضرت محمد (ص):

در سنن ترمذی کتاب ایمان و مسند احمد بن حنبل، ج 2 ص 120 و سنن ابن ماجه کتاب فتن ج 2 حدیث 3993 آمده است که رسول خدا (ص) فرمودند: «سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي إِلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا فِرْقَةً وَاحِدَةً.» به زودی امت من به هفتاد و سه فرقه منشعب می‌شوند که همگی اهل آتشند مگر یک فرقه از ایشان

71- مولوی و حضرت علی (ع):

مولوی این تناقض را تلاش می‌کند در مورد علی (ع) در دفتر اول حل کند. که از طرفی میل به حکومت‌مداری، میل افراد اهل دنیا است، و علی (ع) فوق دنیا است. ولی این پایدار بودن در این که حکومت را حق خود می‌داند و در گرفتن آن، کوتاه نمی‌آید می‌گوید:

آن‌که او تن را بدین‌سان پی  
حرم میری و خلافت کی کند [44]

زان به ظاهر کوشد اندر جاه و  
تا امیران را نماید راه و حکم حکم

تا امیری را دهد جانی  
تا دهد نخل خلافت را ثمر دگر

جهد پیغمبر به فتح مکه  
کی بود در حب دنیا متهم هم

چشم

آن که او از مخزن هفت آسمان  
و دل بر بست روز امتحان

آن گمان و ظن منافق را  
کو قیاس از جان زشت خود

بود  
کند

گر نه فرزند بلیسی ای  
پس به تو میراث آن سگ چون

عنید  
رسید

شیر

شیر دنیا جوید اِشکاری و برگ  
مولا جوید آزادی و برگ

## 72- عدالت و فتنه:

بین عدالت و فتنه، رابطه‌ی مستقیم وجود دارد، آن سان که بین علی(ع) و معاویه است: (هر قدر بر علی بودن افزوده شود بر معاویه بودن معاویه افزوده خواهد شد)

## 73- مرتد شدن مردم بعد از نبی:

قال الباقر(ع) «إِزْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ» [45] همه مردم پس از پیامبر مرتد شدند مگر سه نفر

## 74- تحلیلی از اوضاع بعد از پیامبر اسلام (ص):

باب اجتهاد در مقابل سنت رسول و کتاب الله باعث شد همه قداستها شکست در مقابل یوم الخمیس، باب اجتهاد در مقابل نص باز شد. تَأْوَلُ فَآخِطًا را پیش کشیدند.

اجتهادی که به معنی تلاش برای کشف حکم خدا و حکم پیامبر و امام است از طریق قرآن و سنت به اجتهاد در مقابل حکم خدا و رسول تبدیل کردند به بهانه مصلحت امت.

برای ادامه کار خود باید از این همه روایات پیامبر در مورد اهل البیت جلوگیری شود و لذا با روی کار آمدن عمر، بیان سنت



رسول الله به کلی قدغن شد و تا 150 سال ذکری از آن در مساجد نمی‌شود و قریب 100 سال کتاب حدیث و سنتی نوشته نشد. تا زمان معاویه حدیث‌سازان احادیث زیادی در فضائل ابابکر و عمر و عثمان و عایشه ساختند و تا آنجا که توانستند از احادیث در مورد فضائل اهل البیت کاستند (و تاریخ را باید بررسی کنیم که همه فضا را بر ضد علی(ع) نگاشته‌اند و لذا احادیث مربوط به فضائل علی(ع) ملاک است و نه احادیث مربوط به کدر نشان دادن علی(ع). کافی است با این دید روایات را مقایسه کنیم) در مقابل حدیث قرطاس از قول عایشه حدیث ساختند که پیامبر(ص) در حال احتضار فرمودند: کتفی بیاورید تا برای ابابکر نوشته‌ای بنویسم تا یک نفر درباره او اختلاف نکند) آیا در آن جلسه فقط عایشه بود؟ در حالی که در مورد حدیث قرطاس یوم الخمیس همه صحابه بودند و نقل شده. پس چرا عمر و همراهانش پرخاش کردند؟

#### 75- مقام امامان:

در روایت از امام صادق(ع) داریم: «خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ» [46] خداوند مشیت را به خود خود آفرید، آنگاه اشیا را به واسطه مشیت آفرید. از طرفی در روایات متواتر داریم که مثلاً حضرت باقر(ع) فرمودند: «يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ أَوْلَ مَا خَلَقَ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَ عِثْرَتَهُ الْهُدَاةَ الْمُهْتَدِينَ» [47] ای جابر! اولین مخلوقی که خداوند متعال خلق کرد محمد و عترت هدایت یافته هدایت کننده او است.

یا از امام صادق(ع) داریم که قال الله تعالی: «يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُكَ وَ عَلِيًّا نُورًا يَعْني رُوحاً بِلَا بَدَنٍ قَبْلَ أَنْ أُخْلُقَ سَمَاوَاتِي وَ أَرْضِي وَ عَرْشِي وَ بَحْرِي الْخَبْرَ» [48] ای محمد من تو و علی را به مثابه نور یعنی روحی بدون بدن خلق کردم قبل از اینکه و آسمان‌ها و زمین‌ها و عرش دریا را بیافرینم حالا است که می‌توان معنی این احادیث که می‌فرمایند: «نحن مشية الله» ما مشیت الهی هستیم و «نحن وعاء مشية الله» ما ظرفهای مشیت الهی هستیم را فهمید و این که می‌فرماید سایر خلق به وسیله مشیت الهی خلق شده‌اند روشن می‌شود.

قال الصادق(ع): «نَحْنُ وُلاةُ أَمْرِ اللَّهِ وَ خَزَنَةُ عِلْمِ اللَّهِ وَ عَيْبَةُ وَحْيِ اللَّهِ» [49] ما والیان امر الهی و خزاین علم الهی محل‌های نزول وحی الهی هستیم.

حضرت صادق(ع) فرمودند: «قُولُوا فِيْنَا مَا شِئْتُمْ وَ اجْعَلُونَا مَخْلُوقِينَ» [50] هر آنچه می‌خواهید در مورد ما بگویید و ما را مخلوق بدانید.

تا آنجایی که می‌فرماید: « اجْعَلُونَا مَخْلُوقِينَ وَ قُولُوا فِيْنَا مَا شِئْتُمْ فَلَنْ تَبْلُغُوا» [51] ما را مخلوق بدانید و هر آنچه می‌خواهید در مورد ما بگویید پس در این باره مبالغه نکنید.

76- عثمان : به الغدير ج 8 ص 236 رجوع شود.

عثمان می‌گفت آیه 41 انفال که می‌گوید: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» ذی القربی یعنی ذی القربای خلیفه.

حکم بن عاص که پدر مروان حکم است و از طلقا است را به عنوان ذی القربی اموال بخشید او یکی از همسایه‌گان پیامبر در مکه بود و بیشترین دشمنی را با پیامبر کرد، بعد از فتح مکه، او و پسرش مسلمان شدند، هر گاه پیامبر(ص) سخنرانی می‌کردند و یا در کوچه‌ها راه می‌رفتند، با چشم و انگشتان به حالت استهزاء اشاره به حضرت می‌کردند، حتی پیامبر(ص) او را یک بار نفرین کرد که به همان حالت بماند و او تا آخر عمرش ارتعاش در چشم داشت.

اباذر بر سر همین کارها با عثمان درگیر شد. عثمان می‌گفت: «علی رأیی» اموال را تقسیم می‌کنم.

در صفحات 149 از کتاب «فیضی از روی سکوت» در سخنان آیت الله بهجت نکاتی در مورد عثمان و مروان هست.

77- غرب وانسان کامل: در غرب ارزش‌ها نسبی شدند و انسان کامل به کلی از فرهنگ جامعه حذف شدند آمدند به نام قهرمان‌ستیزی، الگوهای متعالی را شکستند و بعد الگوهای سافل را به بشر ارائه دادند. گفتند الگو نمی‌خواهیم خودمان الگو هستیم و بعد الگوهای ما را مایکل جکسون یا جنایتکاران قرار دادند.

آن‌ها را که خدا ساخته بود از ما گرفتند و آن‌ها که خود ساختند را به ما دادند (اول گفتند وای به حال ملتی که احتیاج به قهرمان دارند و بعد که قهرمان‌های پوچ به ما دادند دیگر بحث وایبه حال ملتی که احتیاج به قهرمان دارند، مطرح نیست)

اکثر انسان‌ها نه انسان کاملاند و نه انسان رذل، پس نباید انسان‌ها این مسئله را فراموش کنند.

## 78- معاویه:

به نقل از الغدير، ج 2، ص 101، از تاریخ طبری ج 5 ص 229 و کامل ابن اثیر ج 2 ص 117 (از کتاب امام شناسی ج 6 ص 201) معاویه فرستاد نزد سُمَرَةُ بِنُ جُنْدَب و پیام داد: یکصد هزار درهم می‌دهم تا برای مردم روایت کنی که آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» [52] در باره‌ی ابن ملجم مرادی است. و آیات «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ \* وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ \* وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَيْسَ الْمِهَادُ» [53] در مورد علی(ع) نازل شده و سُمَرُ قَبُول نکرد. و این یعنی تغییر سنت ارزشی تاریخ و خداوند هم با نور امیرالمؤمنین و اهل بیت بزرگوار آن حضرت، روش روش را نشان آن‌ها داد که نقشه‌های معاویه افق تاریخ را که وقت ثمردهی است نتوانست روشن کند: «فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» [54]

در کتاب شرح الاخبار ج 2، ص 153 از قاضی النعمان المعرفی معروقی به فاضل نعمان هست که اسقف نجران برای معاویه نامه‌ای نوشت که ما می‌خواهیم کلیسایی بنا کنیم و شما هم مساعدت کنید و معاویه هم دویست هزار درهم از بیت المال به او داد در همین کتاب هست که معاویه مریض شد و از طبیب نصرانی علاج خواست، او هر چه کرد بهبودی نیافت، معاویه اعتراض کرد که تو هر چه علاج می‌کنی وضع بدتر می‌شود. طبیب گفت: من همین کارها را برای بقیه می‌کنم و خوب می‌شوند. بعد گفت: در بین ما نصاری این عمل شایع است که هر گاه مریض، مرض سختی دارد صلیب در گردنش می‌بندد و او زودتر خوب می‌شود.

معاویه گفت: صلیب بیاور، و او هم آورد و در گردن معاویه بست و همان شب هم با همان حالت از دنیا رفت. علی(ع) فرمودند: «لَا يَمُوتُ ابْنُ هِنْدَ حَتَّىٰ يُعَلَّقَ الصَّلِيبَ فِي عُنُقِهِ» [55] هلاک نشد پسر هند جگرخوار تا اینکه صلیب بر گردنش آویخته شد.

مسعودی در تاریخ خود در وقایع سال 212 هجری داستان مُطَرِّق بن المغيرة بن شعبه ثقفی را آورده که پدرش نقل می‌کند که گفت: سوگند به خدای که من از پای نمی‌نشینم تا این نام را در اعماق زمین دفن کنم... [56]

معاویه بنا به گفته ابن ابی الحدید پس از صلح با امام حسن در نخیله نماز جمعه خواند و در خطبه چنین گفت که «سوگند به خدا: من با شما جنگ نکردم برای این که نماز بخوانید و نه این که روزه بگیرید و نه برای این که حج کنید... شما اینها انجام می‌دادید، فقط با شما جنگ کردم برای امارت و حکومت... (در همین جلد و همین صفحات نکات دیگری هم هست. [57])

عمر در جایی رو به معاویه دارد که این کسرای امت است.

معاویه زیاد بن ابیه را به پدر خود نسبت داد در حالی که به گفته رسول خدا (ص) «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» [58] (فرزند زنا مربوط به مردی است که زن در اختیار اوست و به آن کس که نطفه زنا را کاشته سنگ دهید و نه فرزند) (یعنی معاویه حکم رسول خدا برایش مهم نیست)

ابن ابی الحدید در ج 16 ص 193 می‌گوید: سه چیز در معاویه بود یکی از آنها موجب هلاکت او بود. 1- سرعت حرکت شرافرین او با سفیهان دست اندرکارش بر این امت. 2- ملحق کردن زیاد به ابوسفیان و زمین زدن سخن رسول خدا 3- کشتن حجر بن عدی.

کار روایت‌سازی را معاویه تا آنجا ادامه داد که از قول رسول خدا (ص) نقل کردند که فرمود: «الامناء عند الله ثلاثة: جبرئیل و انا و معاویه» [59]

معاویه در جواب به نامه محمد بن ابی بکر که معاویه را در اصرار بر حق‌کشی علی مورد سرزنش قرار داده می‌نویسد: من و پدرت در حیات پیامبرتان حق علی بن ابی طالب را بر خود لازم دیده و برتری او را آشکارا می‌شناختیم. زمانی که رسول خدا (ص) رحلت کرد پدر تو و عمر، نخستین کسانی بودند که حق او را از او گرفتند و او را به بیعت خود فرا خواندند، او بیعت کرد و آن دو، هیچ سهمی برای او قائل نشدند، بعد از آن دو، عثمان برسر کار آمد، اگر این کار خطا است، نخستین بار پدر تو این خطا را انجام داد و ما در این کار شریک او هستیم، اگر کار درستی بوده ما به او اقتداء کردیم. ما از کاری که پدر تو انجام داده پیروی کردیم، اگر به دنبال عیبجویی هستی اول از پدرت آغاز کن. [60]

روی هم رفته قسمت آخر کتاب تاریخ تحول دولت و خلافت درباره معاویه است.

از داود بن ابی صالح آمده است که روزی مروان کنار قبر رسول خدا (ص) آمد دید مردی صورتش را روی قبر گذاشته مروان گردنش را گرفت و گفت: آیا می‌دانی که چه می‌کنی؟ سر برداشت معلوم شد ابو ایوب انصاری است و گفت: آری من پیش سنگ نیامده‌ام، پیش رسول خدا (ص) آمده‌ام، از رسول خدا شنیدم که می‌گفت: بر دین گریه نکنید آنگاه که اهلش رهبری آن را دارد، آنگاه گریه کنید که نااهل بر آن ولی باشد. [61]

این حدیث می‌رسد که منع از توسل به قبور طاهره از بدعت‌های امویان است و هیچ گاه شنیده نشده صحابی‌ای منکر آن باشد.

مذمت رسول خدا (ص) از بنی امیه: «إِذَا بَلَغَتْ بَنُو أُمِيَّةَ أَرْبَعِينَ اتَّخَذُوا عِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا، وَ مَالَ اللَّهِ نَحْلًا وَ كِتَابَ اللَّهِ دَغْلًا» [62] چون بنی امیه چهل نفر شدند، بندگان خدا را برده و مال خدا را بخشش و کتاب خدا را وسیله سوء استفاده قرار می‌دهند.

قال: «إِذَا بَلَغَ بَنُو أَبِي الْعَاصِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا اتَّخَذُوا دِينَ اللَّهِ دَغْلًا وَ عِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا وَ مَالَ اللَّهِ دَوْلًا» [63] هر گاه بنی امیه سی نفر شدند دین خدا را وسیله سوء استفاده قرار می‌دهند و بندگان خدا را برده می‌سازند و مال خدا را بین خود تقسیم می‌کنند.

قال: «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى قَالَ رَأَيْتُ فِي مَنَامِي كَأَنَّ بَنِي الْحَكَمِ بْنِ أَبِي الْعَاصِ يَنْزُونَ عَلَى مَنَبَرِي كَمَا تَنْزُو الْقِرَدَةُ فَمَا رُئِيَ صَاحِبًا حَتَّى مَاتَ» [64] از ابی هریره که پیغمبر (ص) فرمود: در خواب دیدم زاده‌های حکم بن ابی العاص بر منبرم جهند چنانچه میمونها برجهند، و دیگر خندان دیده نشد تا درگذشت

هنگامی که حکم بن ابی العاص از او اذن خواست فرمود: «عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ عَلَى مَنْ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِهِ إِلَّا الْمُؤْمِنَ مِنْهُمْ وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ يُسْرِفُونَ فِي الدُّنْيَا وَ يُضَيِّعُونَ فِي الْآخِرَةِ ذُو وَ مَكْرٍ وَ خَدِيْعَةٍ يُعْطَوْنَ فِي الدُّنْيَا وَ مَا لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ» [65] یعنی لعنت خدا بر او هر که از صلبش خارج می‌شود، مگر آن‌هایی که مؤمن‌اند از آن‌ها قلیل‌اند، آنان در دنیا شریف ولی در آخرت ذلیل‌اند، صاحب مکرانه، از دنیا بهره کافی و آخرت بی‌بهره‌اند

هنگامی که مروان بر او وارد شد فرمود: «هُوَ الْوَزَعُ بْنُ الْوَزَعِ» [66] الْمَلْعُونُ بْنُ الْمَلْعُونِ» [67] او وزغ فرزند وزغ و ملعون فرزند ملعون.

- وَ رَوَى الْحَاكِمُ فِي الْمُسْتَدْرَكِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ أَنَّهُ قَالَ كَانَ لَا يُوَلِّدُ لِأَحَدٍ مَوْلُودٌ إِلَّا أَتَى بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى صَ فَيَدْعُو لَهُ فَأَدْخَلَ عَلَيْهِ

مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ فَقَالَ: هُوَ الْوَزْعُ بْنُ الْوَزْعِ الْمَلْعُونُ بْنُ الْمَلْعُونِ: ثم قال صحيح الإسناد

وَرَوَى بَعْدَهُ بَيْسِيرٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ لَمَّا بَايَعَ مُعَاوِيَةَ لِابْنِهِ يَزِيدَ قَالَ مَرْوَانُ سُنَّةُ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ سُنَّةُ هِرْقَلٍ وَ قَيْصَرَ «1» فَقَالَ لَهُ مَرْوَانُ أَنْتَ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ فِيكَ وَ الَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أَفٍّ لَكُمَا «2» فَبَلَغَ ذَلِكَ عَائِشَةَ فَقَالَتْ كَذَبٌ وَ اللَّهُ مَا هُوَ بِهِ وَ لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَعَنَ أَبَا مَرْوَانَ وَ مَرْوَانَ فِي صَلَاتِهِ ثُمَّ رُوِيَ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ الْجُهَنِيِّ وَ كَانَتْ لَهُ صُحْبَةٌ أَنَّ الْحَكَمَ بْنَ أَبِي الْعَاصِ اسْتَأْذَنَ عَلَى النَّبِيِّ ص فَعَرَفَ صَوْتَهُ فَقَالَ انْذَنُوا لَهُ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ عَلَى مَنْ يَخْرُجُ مِنْ صَلَاتِهِ إِلَّا الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُمْ وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ يُسْرِفُونَ فِي الدُّنْيَا وَ يُضَيِّعُونَ فِي الْآخِرَةِ ذُؤُوءَ مَكْرٍ وَ خَدِيعَةَ يُغْطُونَ فِي الدُّنْيَا وَ مَا لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ» [68]

حاکم در مستدرک از عبد الرحمن بن عوف آورده که نوزادی برای احدی نیامدی جز که بر پیغمبرش آوردی و برایش دعا میکرد، و مروان بن حکم را نزد آن حضرت آوردند و فرمود: او وزغ بن وزغ و ملعون بن ملعونست، سپس گفته سندش درست است، (2) و بانداک فاصله پس از آن از محمد بن یزید روایت کرده که چون معاویه برای پسرش یزید بیعت گرفت مروان گفت سنت ابی بکر و عمر است و عبد الرحمن بن ابی بکر گفت سنت هرقل و قیصر است مروانش گفت: توئی که خدا در باره ات فرو آورد «و آنکه پیدر و مادرش اف گفت- 18- الاحقاف» و این سخن بعایشه رسید و او گفت: بخدا دروغ گفته وی او نیست ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پدر مروان و خود مروان را با نژادش لعن کرد (3) سپس از عمرو بن مره جهنی که صحبت پیغمبر را درک کرده آورده که حکم بن ابی العاص اجازه ورود بر پیغمبر را خواست و پیغمبر صلی الله علیه و آله آوازش را شناخت و فرمود: باو اجازه دهید لعنت خدا بر او و بر هر که از پشت او برآید جز مؤمن آنان که اندکنند، در دنیا اسراف کنند و آخرت را ضایع نهند نیرنگ و فریب دارند، دنیا بدانها داده شود و در آخرت بهره ای ندارند.

در مورد آن که زنان پیامبر شامل آیه تطهیر نمی شوند به صفحه 157 جلد 5 کتاب ادب فنای مقربان رجوع شود.

80- حاکمیت باید از معصوم باشد:

ابوبصیر نقل کرده که با حضرت باقر(ع) در مسجد بودیم، عمر بن عبد العزیز داخل مسجد شد، پس آن حضرت فرمودند: به خدا سوگند این جوان به سلطنت می رسد و دادگری می کند، لیکن زندگی کوتاهی

خواهد دانست، اهل زمین در مرگش می‌گیرند و اهل آسمان لعنتش می‌کنند. [69]

81- مباحث علمی فرق می‌کند با مخالفت علنی. مقام معظم رهبری: 17 ربیع 1387/12/25.

82- ولایت:

«لَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ» [70] آنقدر که به ولایت سفارش شده چیزی سفارش نشده

83- کرسی قضاوت:

بر کرسی قضاوت و حکم نمی‌نشینند یا نبی و یا وصی و یا شقی.

84- تسلیم محض ولایت الهی:

وقتی کسی با تمام وجود تسلیم محض ولایت الهی نشد. به دنبال بهانه است و لذا با آن همه عبادت به نتیجه نرسید. پس فروع دین در طول ولایت الهی معنی دارد و سخت‌ترین تکلیف از سوی خدا تحمل ولایت الهیه است و این ولایت را کسی نمی‌تواند تحمل کند مگر نبی مرسل یا عبد ممتحن یا ملک مقرب.

85- كَرَارٌ غَيْرُ فَرَارٍ:

رسول خدا (ص) در خیبر فرمودند: «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ عَدَا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ كَرَارٌ غَيْرُ فَرَارٍ- ثُمَّ لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَي يَدَيْهِ» [71] فردا این پرچم را به دست کسی خواهم داد که خداوند و رسولش را دوست دارند می‌آورد و فرار نمی‌کند و آنگاه در حالی برمی‌گردد که فتح الهی به دست او صورت گرفته.

86- غدیر و جعل حکومت:

امام راحل ما «رضوان الله عليه» در باره «غدیر» می‌فرمایند: ولایتی که در حدیث غدیر است به معنای حکومت است، نه به معنای مقام معنوی... زنده نگه داشتن این عید نه برای این است که چراغانی بشود و قصیده خوانی بشود و مداحی بشود، اینها خوب است، اما مسأله این نیست. مسأله این است که به ما یاد بدهند که چطور باید تبعیت کنیم، به ما یاد بدهند که غدیر منحصر به آن زمان نیست، غدیر در همه اعصار باید باشد و روشی که حضرت امیر در این حکومت پیش گرفته است باید روش ملتها و دست‌اندرکاران باشد. قضیه غدیر، قضیه جعل حکومت است، این است که قابل نصب است و الا مقامات معنوی قابل نصب نیست»

باید اگر ما بخواهیم استقلال پیدا کنیم، آزادی پیدا کنیم، مملکت خودمان را خودمان اداره کنیم، باید خودمان را پیدا کنیم، گم کردیم ما خودمان را، باید پیدا بکنیم خودمان را، باید از این غربزدگی بیرون برویم. خیال نکنیم همه چیز آنجاست، و ما هیچ نداریم. خیر، ما همه چیز داریم و فرهنگمان فرهنگ غنی است، باید پیدایش کنیم این فرهنگ را. خوب، بالاخره هر کاری مبدئی لازم دارد، ابتدائی لازم دارد؛ الآن ابتدا این است که ما باید برویم دنبال اینکه همه چیز از خود ما باشد. [72]

ان شاء الله خداوند همه‌تان را تأیید کند؛ همیشه موفق کند و گرفتاریها را رفع بکند؛ و همه مسائل را به قدرت خودش حل بکند.

87- غدیر:

مردم در مورد بیعت با علی(ع) کاملاً مخیر بودند به تعبیر آن حضرت: «بل طاعین مخیرین» حکومت دینی به معنی مقدس‌گرایی و عوام‌فریبی و قشری‌گری نیست همچنان که به معنی استفاده ابزاری از مذهب نمی‌باشد. حکومت دینی در فرهنگ غدیر مبارزه شدید با مقدس‌مآبی است. و لذا در این حکومت دین ابزار سرکوب مردم نخواهد شد. نمونه‌اش درگیری حضرت با خوارج و ابوموسی اشعری‌ها.

حالا که بزرگترین خدمات از طریق مذهب به بشر شده و هم بزرگترین جنایتها از طریق مذهب به بشر شده، غدیر آمده است که مردم از اولی محروم نباشند و گرفتار دومی نیز نگردند.

88- انقلاب اسلامی:

الف- نسبت بین معنویت، عقلانیت و عدالت :



آیا به هر وسیله‌ای می‌توان به هدف رسید؟

کلاهبرداری‌های تاریخی به جهت عدم سنخیت بین روش‌ها و ارزش‌ها است و هزینه‌های زیادی داده شده.

ابزار بشر تغییر کرده و نه خود بشر. بشر جدیدی نداریم، همان گرگ‌ها هستند و میش‌ها در عرصه فرهنگ، صدا کلغت‌ها، اندیشه‌ها را می‌ربایند:

باید جای خود را تعیین کنیم و مسئولیت خود را بشناسیم.

لیبرالیسم هم دارد ارزش‌های خود را با همان روش فاشیستی به دنیا تحمیل می‌کند که شما از دوره سنتی خود خواهید عبور کرد و به دوره مدرن خواهید رسید.

در حالی که فرهنگ حاکم بر بشر امروز عمر خودش را کرده و باید فرهنگی بیاید که معنویت و عقلانیت و عدالت را یک کاسه بفهمد و جامعه توحیدی و اقتصاد توحیدی را به هم گره بزند.

اگر ارتباط معنویت و عدالت به هم نباشد، بی‌دینی و با دینی درزندگی یکی است.

«کُلُوا و اشْرَبُوا» خطاب است به معنویت شرق که فکر می‌کند معنویت، یعنی تارک دنیا بودن و تارک عقلانیت و عدالت، «و لا تسرفوا» خطابش به فرهنگ غرب است که رابطه‌اش را با معنویت و عقلانیت قطع کرده و اسم آن را گذارده «عقلانیت» معنویت اسلام، نه معنویت غربی است و نه شرقی.

معنویت غربی، معنویت ساختگی و دنیایی است که ریشه وجودی آن را زده‌اند.

معنویت اختراع کرده‌اند و نتاژی. بدون آن که از آن‌ها عمل بخواهند و قانون و ارزش‌گذاری داشته باشند و بدون آن که آن‌ها عقیده‌ای به چیزی در آن داشته باشند.

(سوبژکتیویته) تکلیف هیچ چیز را تعیین نمی‌کند:

بر عکس قرآن که هم اخلاق را متذکر می‌شود و هم کنز را به عذاب تهدید می‌کند، معنویت اسلامی در دل زندگی است، عرفان یک شغل نیست، همه چیز به هم مربوط است، حتی تفریح و ازدواج‌درویش‌بازی‌های انگلیسی‌بودایی، یک معنویت بدون برنامه برای زندگی، معنویت‌گریز.

در اسلام، اهداف معنوی با روش‌های غیر معنوی، مثل لیبرالیسم و دموکراسی سکولار قابل جمع نیست.

معنویت اسلامی طوری است که هم با عقلانیت و هم با عدالت ترکیب می‌شود.

### • آزادی در منظر دین و غیر دین:

آزادی با استدلال توحیدی مقدس است وگرنه در نظام سکولار هیچ قداستی ندارد. و قابل دفاع در حد شهید شدن ندارد. لذا آزادی بازی است در دست سیاست‌بازان، چرا که همان‌ها هم آزادی را به مثابه چیزی دارند، مثلاً آزادی برای نجات از مقیدات دینی برای پیشرفت.

پس هیچ کس آزادی را مطلق نمی‌گیرد آن‌ها برای سرمایه‌داری می‌خواهند و ما برای تعالی.

آیا می‌شود از آزادی لیبرالیستی همزیستی مسالمت‌آمیز درآورد؟ یا هر وقت زور پیدا کرد سوار می‌شوند؟

اگر کسی گفت هیچ حقیقت مشترکی نیست، از آن مدارا بیرون می‌آید؟ یا هر کس حقیقت خودش را دارد؟

شما که می‌گوئید آزادی برای کشف حقیقت، با آن‌ها که می‌گویند حقیقتی نیست، چگونه می‌سازد.

می‌گویند بهداشت اجباری یعنی بهداشت بدن اجبار باشد طوری نیست، سربازی اجباری آموزش اجباری، تا آنجا را می‌فهمند که ارزش‌هایی وجود دارد بالاتر از آزادی و می‌تواند آزادی را محدود کنند. چون منافع مادی در کار است ولی وقتی نوبت به توحید و اخلاق می‌رسد می‌گویند چرا آزادی را محدود می‌کنید. یعنی ارزش‌های مادی برایشان مهم‌تر از آزادی است ولی اخلاق و تعالی روح برایشان مهم نیست.

برای امنیت باید آزادی را محدود کرد ولی برای اخلاق و عفت نباید آزادی را محدود کرد؟

همان‌طور که طبیب با بیماری و معلم با محصل الزام دارد برخورد می‌کند، دین هم با مردم چنین باید بکند ما می‌خواهیم از آزادی و حقوق بشر دفاع کنیم و لذا باید قداست آزادی را بفهمیم نه آزادی سکولار باید افسانه‌هایی که به آزادی نسبت می‌دهند را روشن کنیم.

علوم عقلی در غرب در شرق که می‌آید می‌شود علوم نقلی و همه می‌شود متن مقدس.

پائین‌ترین ضریب هوشی بین رئیس جمهورها بوش است، نماد دموکراسی بدون پشتوانه ایدئولوژیک.

دموکراسی مطلق، جمهوری احمق است، چون هیچ شرط عقیدتی ندارد، و هر کس حق دارد سوار شود.

• سوء استفاده از آراء: آنچه برای شما مهم است آراء زنان است و نه حقوق زنان همچنان که آراء سیاهان و همجنس‌بازان برایتان مهم است.

آیا ولایت فقیه که بدون نیاز به آراء مردم، نظر می‌دهد، قابل اعتمادتر است و یا با فریبکاری بخواهیم آراء مردم را غارت کنیم و جوئی مسموم بسازیم تا همه حقوق قاطی شود.

#### • شخصیت انقلاب اسلامی: آیت الله خامنه ای 82/11/27

پادشاهان قدیم لاقلاً دیکتاتور بودند و نه وابسته، ولی قاجار و پهلوی، دیکتاتور و وابسته بودند و همین ما را عقبمانده نگهداشت و ثروت و علم ما بر فنا رفت و ملت ما عقبافتاده شد.

اسناد زمان پهلوی نشان می‌دهد که این‌ها برای آینده نقشه‌های شومی داشتند انقلاب آمد این ورق را برگرداند با استقلال، آزادی، خودباوری و چهارم پیشرفت.

1. استقلال: با انقلاب دیگر ملت و دولت مجبور نیستند طبق میل بیگانه عمل کنند.
2. آزادی: آزادی دارد در انتخاب مسئولان، اگر خواست نگه می‌دارد وگرنه انتخاب نمی‌کنند.
3. خودباوری: خودباوری پیدا کرد و لذا پیشرفت‌هایی در علم داشتیم نسبت به قبل و نسبت به دنیا در این بیست‌ساله، خودباوری جوان 25 جنگ را ادامه داد نگرانند یک ژاپن اسلامی هستند در ایران.
4. پیشرفت: علی‌رغم میل دشمنان ما پیشرفت کردیم.

دین حرکت ملت ایران، اسلامیت ملت است.

**دشمنان انقلاب:**

ما دشمن‌تراشی نکردیم، غاصب را بیرون کردیم، و لذا با ما دشمنی می‌کنند که چرا فلسطین زنده شد، ملت لبنان امیدواری پیدا کرد.

### طرفند دشمنی دشمن ریاکارانه است.

الف- تحقیر: تحقیر ارزش انقلاب اسلامی که مردم سالاری در کنار معنویت اصل آن است وگرنه به اصل دموکراسی هم خیانت می‌کنند.

#### • ادعای حقوق بشر:

جمهوریت ما از اسلام گرفته شده و اسلام به ما اجازه نمی‌دهد جمهوریت در این کشور نباشد.

#### 5. چرا ایران مستعمره نشد؟:

الف- یکی از عوامل شیعه بودن ایران است که سلطه‌پذیر نیست.

• هسته‌ی مرکزی ایران از هم گسسته نیست و لذا در مقابل ندهای ایران براند از کنار هم می‌آیند - روحانیت.

در دوره مشروطه وحدت فرهنگی با آمدن فرهنگ غرب ضربه خورد و در انقلاب اسلامی این وحدت تا حدی باز گشت.

\* جای ارتباط نسل جدید با نسل گذشته را نشریات گرفت.

\* قیام تنباکو بیش از آن که ضد استبداد باشد، ضد استعمار بود

#### • انقلاب اسلامی، توده‌ای‌ترین انقلاب:

خمینی مبانی غرب را شالوده‌شکنی کرده معنی جدیدی در جهان شروع شده، ولی ما باید هزینه آن را بپردازیم.

• حافظ اسد گفت: شخصیت امام که مجدد اسلام در قرن اخیر است، شخصیتی است که کسی در دنیا نمی‌تواند از او بد بگوید دوستان دوستش دارند و دشمنان به او احترام می‌گذارند. من می‌دانم حتی رئیس جمهور آمریکا در دلش به امام احترام می‌گذارد. همین طور صدام، ولی درنده‌خوئی‌اش باعث می‌شود بجنگد، امام طوری است که هر کس یا دوستش دارد یا به او احترام می‌گذارد. (خاطرات محسن رفیق‌دوست، وزیر سپاه در دهه 60)

• حکومت اسلامی در منظر امام خمینی (ره)

ما آن چیزی را که می‌خواهیم، حکومت الله است، حکومت خدا را می‌خواهیم. ما می‌خواهیم قرآن بر ما حکومت کند. ما می‌خواهیم قوانین اسلام بر ما حکومت کند. ما هیچ حکومتی را جز حکومت الله نمی‌توانیم بپذیریم، و هیچ دستگاهی را که بر خلاف قوانین اسلام باشد، نمی‌توانیم بپذیریم. (صحیفه نور، ج 8، ص 282).

ما جمهوری اسلامی لفظی نخواستیم، ما خواستیم که حکومت الله در مملکتمان و ان شاء الله در سایر ممالک هم اجرا شود. (صحیفه نور، ج 8، ص 282).

مجرد بودن رژیم اسلامی، این مقصد نیست. مقصد این است که در حکومت اسلامی، اسلام حکومت کند. قانون حکومت کند و اشخاص به رأی خودشان، به فکر خودشان حکومت نکنند. رأی ندهند کسانی را که خیال می‌کنند خودشان صاحب رأی هستند. خودشان را متفکر می‌دانند. روشنفکر می‌دانند، به این‌ها رأی ندهند. برای این که رأی مردم در مقابل حکم خدا رأی نیست. ضلالت است. (صحیفه نور، ج 8، ص 281)

• ولایت فقیه: به عنوان نمونه - و فقط یک نمونه - می‌توان به آن آموزه‌ای بازگشت که کانون نظریه سیاسی امام «رضوان‌الله‌علیه» را تشکیل می‌دهد: ولایت فقیه. امام ولایت فقیه را چگونه فهمیدند و تفسیر می‌کردند؟ اجازه بدهید کمی از امام «رضوان‌الله‌علیه» بشنویم، اگر چه این سخنان آنچنان معروف و مکرر است که بعضی آن را از بر دارند:

1. «و لو به نظر من (قانون اساسی) یک مقدار ناقص است و روحانیت بیشتر از این در اسلام اختیارات دارند و آقایان برای این که با این روشنفکرها مخالفت نکنند، یک مقدار کوتاه آمدند. این که در قانون اساسی است این بعضی شئون ولایت فقیه است نه همه شئون آن... این را قرارش داده اند ما هم تابعیم، لکن این مسئله نیست، مسئله بالاتر از این است» (صحیفه نور، ج 6، ص 519)

2. «فقهای جامع الشرایط از طرف معصومین نیابت در تمام امور شرعی، سیاسی و اجتماعی دارند و تولی امور در غیبت کبیر موکول به آنان است» (صحیفه نور، ج 6، ص 237)

3. «مفهوم رهبری دینی، رهبری علمای مذهبی است در همه شئون جامعه» (صحیفه نور، ج 4، ص 168)

4. «حکومت شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) و یکی از احکام اولیه اسلام است» (صحیفه نور، ج 20، چاپ اول، ص 171)

5. «این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (ص) بیشتر از حضرت امیر(ع) بود یا اختیارات حکومتی حضرت امیر(ع) بیش از فقیه است، باطل و غلط است» (ولایت فقیه، ص 40)

• ولایت فقیه ادامه امامت در زمان غیبت و از موضوعات کلامی است، و باید معنی واسطه فیض روشن شود و برکات آن تبیین گردد تا اندازه ساخت بودن در صورت عدم ولایت فقیه روشن شود.

ولایت فقیه یک نوع گشودن افق است به سوی عالم ملکوت تا جانها با ملکوت عالم مأنوس شوند و تغذیه گردند.

#### 89- علوم انسانی :

مقام معظم رهبری: علوم انسانی کنونی در کشور بومی نیست، متعلق به ما نیست، ناظر به نیازهای ما نیست، متکی بر فلسفه ما نیست، متکی به معارف ما نیست، اصلاً ناظر به مسائل دیگری است.

#### 90- دین:

دین عبارت است از متعلق دلبستگی فرجامین، یعنی هر جا دین هست باید پای قیامت وسط باشد و هر جا پای قیامت وسط نیست، هر چند واژه‌ها و ارزشها دینی باشد، باز پای دین وسط نیست چون در حضور قیامتی نحوه ادراک انسان عوض می‌شود و جنبه وجودی جای جنبه کلی را می‌گیرد.

و اگر قیامت از صحنه برود، دیگر پیام‌های دین نه نافذ است و نه جالب.

هر کس به اندازه حضور قیامتی می‌تواند بقیه‌ی ابعاد دین را برای خود و بقیه جذاب و منطقی بنمایاند.

پس باید قیامت را درست مطرح کرد تا بقیه‌ی ابعاد دین درست و در جای خود مطرح شود.

#### 91- عقل خدا محور:

عقل خدا محور چون مبنای خود را بر نفس وجود می‌گذارد مبنای محکمتری از عقل دیگر محور و عقل خودمحور دارد.

92- «خدا مرده است» می‌خواهد همه چیز را به نفع جدید متحول کند تا همه چیز دنیوی شود.

پس یک تلاش تبلیغاتی است و نه یک واقعیت پایدار.

امر قدسی در آخرین تجلی کامل خود را نموده است و اگر دین در حدّ امر دنیوی سقوط کند دیگر دین نیست، همان‌طور که اگر امر قدسی سازمان حیات فردی و یا اجتماعی ما را نورانی نکند، از آن ناحیه به بحران و بی‌ثمری دچار می‌شویم، چرا که امر دنیوی فی حدّ ذاته دوام ندارد.

امر دنیوی نمی‌تواند فقط با اتکای به دنیاگرایی دوام آورد.

93- یقین: اگر در یقین نباشیم و دلمرده‌گی داشته باشیم با همه چیز با دلمردگی برخورد می‌کنیم، مثل بعضی‌ها که حتی عرفان را که حقیقی ناب است، با دلمردگی برخورد می‌کنند.

#### 94- توحید:

همچنان که ظاهر شدن مداد در ظهور حروف ضرری به وحدت مداد و یگانگی حقیقی آن نمی‌زند، ظهور وجود در صور موجودات ضرری به صرف وحدت وجود و وحدت حقیقی آن نمی‌زند.

پس توحید حقیقی در آن دو صورت مداد و حروف یعنی وجود موجودات با قطع نظر از کثرت مظاهر آنها می‌باشد.

وجود حروف امری اعتباری است و در خارج وجودی برای آنها نیست. و وجود برای مداد هست.

پس عارف مشاهده نمی‌کند مگر مداد را، و نیز وجود حروف به مداد است، یعنی دو شیئی یک شیئی‌اند.

باید در هر شیئی به حقیقت آن نظر کرد تا به واجب الوجود رسید و لذا وجود در هر موجودی امری است نسبی مگر وجود مطلق که قائم به خود است.

هدف عالی توحید با پاسداری و پایداری بر توحید، می‌ماند و آرام، آرام جای خود را باز می‌کند، مثل پدیده‌های غیرمادی و گرایز ملموس. «فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ» [73]

مثل علی(ع) که به معاویه فرمودند: «مَا اسْتَبَدَلْتُ دِينًا وَ لَا اسْتَحْدَثْتُ نَبِيًّا» [74] نه دین را تبدیل به دین دیگر کرده ام و نه پیامبر جدیدی آورده ام.

توحید چیزی است که با پایداری در آن، آرام آرام جای خود را باز می‌کند.

و عدول از توحید عین شرک و بی‌هدفی است. چون بی‌معیار که شدیم، نمی‌توانیم در دین پایدار باشیم.

جنس توحید آن است که هر چه بر آن پایداری کنی، بیشتر به عمق آن می‌رسی و بیشتر حقیقت آن در قلب و جامعه ظاهر می‌شود، برعکس شرک که اصلی ندارد که بتواند بر آن تأکید کرد، سرگردانی است و هر آن روی یک شاخه پریدن و هیچ و پوچ شدن، برعکس توحید که سرمایه می‌شود.

حکمت باطنی همواره در همه جا و به هر نامی در ادیان الهی که باشد یگانه است و آن کس که نتواند آن را ببیند و چشم باز نکند برای دیدن آن، حضور خدا را در سیر تاریخی حیات بشر نادیده گرفته است.

خداوند در هر دینی از ادیان الهی به یک نحوی خود را معرفی کرده است و اذعان به ایمان به خدا «كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ» [75] در همه ادیان، ایمان به خدا است در همه تجلیات علیای او و این نگرستن به توحید، با شکستن قالبهای یهودیت و نصرانیت حتماً همراه خواهد بود.

دیده آن باشد که باشد شه‌شناس

تا شناسد شاه را در هر لباس

قرآن از یک طرف می‌فرماید: نصاری کافرنند: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ» [76] از طرف دیگر جنبه‌های توحیدی دین را نادیده نمی‌گیرد و این نوع نگرش و توجه را عملاً به ما آموزش



می‌دهد که توحیدشناس شویم و حکمت الهی را در سراسر زندگی دینی بشر مورد توجه قرار دهیم و معشوقه خود را در همه عالم ببینیم و با بهترین آداب یعنی آداب اسلامی با او نیایش کنیم و با بهترین اسلام، یعنی آن طور که خود را در اسلام معرفی کرده بهاو بنگریم.

توجه به حکمت باطنی ادیان، روح را طوری تربیت می‌کند که حقیقت بین شود. آن که گرفتار کثرت ادیان یا پلورالیسم است آن پوسته‌ها را فقط می‌بیند، به خود حقیقت نظر دارد و متوجه می‌شود که چقدر هر دینی بهره‌ای از آن حقیقت توحیدی دارد او نظر به توحید دارد و به توحید اصالت می‌دهد و در واقع اصلاً کثرت ادیان مطرح نیست توحید شدید و ضعیف مطرح است و چشم را از توحید ناب برنداشتن.

الحكمة الهية يا خرد يا حکمت خالده یک نگاه است به همه ادیان تا گوهر موجود در همه ادیان الهی را بیابد و پیوند حقیقی آن‌ها را بشناسد. «قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ» [77]

در واقع وقتی از توحید سخن به میان می‌آید گوناگونی‌ها محو می‌شود.

قرآن می‌فرماید: بیائید در آن گوهر واحد ادیان الهی یعنی توحید نظر کنیم، نه این که این ادیان موجود را با این همه تضادی که دارند همه را حق بدانیم.

فرمود: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ» [78] و این یعنی توحید نه این که یک دین می‌گوید ابن و اب و رح القدس همه خدایند و یکی می‌گویند این کفر است آیا هر دو حق است؟

اگر خواستیم گرفتار پوسته دین نشویم و از حقیقت آن باز بمانیم.

باید دائم در همه جا و در همه ادیان، متوجه آن حقیقت ذاتی بود، چرا که ظواهر متعدد مانع از دیدن واقعیت حقیقی می‌شود و مسئله پلورالیسم با کثرت ادیان مطرح می‌شود.

تنها کسانی که چشمشان را به توحید آشنا کرده‌اند از ماوراء این ظواهر به حقیقت توحیدی ادیان می‌نگرند تا از همه جلوه‌های توحیدی به حق نظر کرده باشند و قاعده کل شیئی هالک الا وجهه برایشان روشن‌تر می‌گردد، این‌ها از هر گونه قشری‌گرایی آزادند و آداب دین را نیز روزه‌های سیر به خدا می‌یابند.

ابوطیب مراغی گوید: ... صافی نیابد مگر از توحید صافی. [79]

جنید را از توحید پرسیدند گفت: آن بود که بند یگانه گردد به حقیقت یگانگی خدای خویش. [80]

هر کس شوق توحید در دل داشت، خداوند او را به رؤیت خود گرامی دارد. [81]

ابن منصور گوید: هر که توحید را بر حقیقت شناخت، لِمَ و کیف از او بیفتاد.

## 95- توحید در همه شئون زندگی:

دین باید بپذیرد که زبانش روشن نیست و قابل تفسیرهای متفاوت است و بپذیرد که حرفها و ارزشهای آن نسبی است و بپذیرد که اصرار بر حرفهایش ندارد، تا در فرهنگ کفر جهانی بپذیرند او را. مذهبیها هم بپذیرند که در فرهنگ خانواده و اقتصاد خانواده و اقتصاد و سیاست مذهبی نیستند برعکس پیامبر که از ازدواج تا جهاد همه صبغه دینی می‌دهد چون اسلام بدون دکترین غیر قابل کنترل است

غرب از اول چنین دینی که به ما پیشنهاد می‌کند. چون اهبار دین خدا را تحریف کردند و دین از اجتماع جدا شد و مقاصد دیگر وارد آن شد.

شاید سکولاریسم عاقبت طبیعی دین مسیحیت بود ولی برای اسلام نه حقوق بشر و لیبرالیسم در زیر سایه‌ی اسلام معنی خود را داشت.

امروز فاصله طبقاتی، فحشاء، شکاکیت، راه فردای ما قرار داده‌اند در دعوی سنت با مدرنیته که دعوی سنت مسیحیت با تجدد اروپا کاری به اسلام ندارد. ما بین این دو تیم نیستیم.

ما از دینی صحبت می‌کنیم که عقلانیت و معنویت و عدالت کنار هم هستند ولی عقلانیت ما راسیونالیسم نیست، بلکه زیر سایه‌ی وحی است.

عدالت ما چفت شده با معنویت است و معنویت ما نه بودایی (دور از اجتماع) است و نه سرگرمی آمریکائی با L.S.D.

تنها دینی که می‌تواند جهانی باشد اسلام است.

## 96- نهج البلاغه :

نهج البلاغه از آن جهت نجات‌دهنده است که یادآوری می‌کند عالم قدس که در گذشته و در ظرف آن زمان این کلمات گفته شده، تا در شرایط حاکمیت نفس اماره دوره جدید، گذشته نفی نشود و ظرف ارتباط با عالم قدس همواره زنده بماند، هر گذشته را نمی‌خواهیم ولی گذشته ظرف عالم قدس را می‌خواهیم.

## 97- عشق و موسیقی:

عشق به سیرت یا به صورت؟

در عشق جنسی، عاشق، عاشق لذت خودش است، و معشوق او یک ابزار است، این خودخواهی است یا وفاداری به زیبایی؟

در عشق حقیقی، خود معشوق مطرح است و نه خودخواهی عاشق. در عشق جنسی، عاشق به بدن معشوق نظر دارد و نه به خود او، مبنای آن بر توهم است لذا به تنفر منجر می‌شود. عشقی که به محبت مشحون نیست، عشق نیست.

موسیقی که منجر به عدم تعادل است مردود است.

غزالی می‌گوید: به موسیقی‌هایی که انسان را ساقط می‌کند و آرامش تفکر را از انسان می‌گیرد، صداها کوبنده‌ای که به کلی فکر کردن را مدت‌ها از انسان می‌گیرد. اراده انسان در اثر موسیقی به کلی، ضعیف می‌شود، به خصوص در اعتیاد به موسیقی.

غیر از موسیقی فوق، موسیقی غیر فاسد، روح انسان را می‌شوراند و لذا در مورد این نوع موسیقی حکم فردی دارد موسیقی خوب لذت‌آور است ولی عرفان در آن نیست و لذا توصیه نشده. موجب زودرنجی می‌شود

سکوت ائمه در مقابل موسیقی دلیل بر بی‌ارزش بودن آن در سلوک روح است.

یکی از عرفای بزرگ مخالف رقص عرفانی یا سماع می‌گوید من به آن‌هایی که از سماع یا رقص عرفانی دفاع می‌کنند می‌گویم: اگر هم موحد بودی و به عرفان رسیده بودی می‌فهمیدی که آداب رقص را هم از معشوق خود آموخته بودی، به جای رقص انر صلاة آی، همان‌طور که او خواسته برقص و اگر اهل توحید نیستی هر طور خواهی برقص.

## 98- نبوت:

سعید بن عثمان گوید: از ذوالنون شنیدم گفت: علامت دوستی خدای ﷻ متابعت کردن دوست خدایی است، محمد (ص) اندر خوی‌ها و فعل‌های او و به جا آوردن سنت او.

## 99- تفاوت برزخ نزولی و صعودی:

وجود از عقل شروع می‌شود و پس از طی مراتب برزخی به عالم ماده می‌رسد که این سیر نزولی است، و چون منتهای حقایق، حق است، وجود به جذبه ربوبی از هیولی شروع نموده بعد از طی مراتب نباتی و سپس حیوانی به مقام خیال و برزخ می‌رسد و برزخ راه سفر به عالم عقلو فناء فی‌الله است.

نفس به واسطه‌ی اعمالی که ناشی از نیات است، صور برزخی در باطن خویش به وجود می‌آورد و هر عملی مبدأ حصول هیئتی در روح می‌شود.

نفس در قوس صعود با عالم برزخ مطلق رابطه دارد و از جهتی متحد با آن عالم است.

مرتبه برزخ قبل از دنیا از لوازم و مظاهر اسم اول است، و برزخ بعد از دنیا محکوم به حکم اسم آخر است.

صور برزخی در قوس صعود که از راه کسب ملکات به عالم آخرت رجوع می‌نمایند (اعم از صور بهشتی یا دوزخی) ثمره صور اعمال و نتیجه افعال است.

برزخ صعود را غیب محالی و برزخ نزول را غیب امکانی دانسته‌اند.

چون برزخ نزولی ظهور در عالم شهادت دارد و عالم شهادت تعیین برزخ نزولی است، لذا آن را برزخ امکانی دانسته‌اند، ولی برزخ صعودی و صور اعمال در این نشأه ظهور ندارد و رجوع آن به این نشأه محال است و ممکن نیست این عالم نشأه‌ی تعیین وجودی برزخ صعودی باشد، چرا که ظهور صور عالم برزخ صعودی - که نتیجه اعمال است - در آخرت است، مگر برای بعضی از مجردین از غشاوات طبیعت که در این نشئه به نحو تمثیل ظهور می‌یابند.

عالم برزخ در قوس نزول مظهر تفصیلی عالم ارواح است و در قوس صعود مظهر اتصال نفوس ناطقه، لذا همه‌ی حقایق را واجد است و

پیامبر(ص) مقام انبیاء را به اعتبار وجود مقداری جسمانی شهود نموده است.

آنچه در عالم حس موجود است، در عالم برزخ نزول به نحو اتم و اعلی موجود است.

همانطور که ملائکه به این عالم ظهور کنند و به صورت اهل این عالم در آیند، مجردین از جلاب بشریت، چه بسا در خیالات اهل کشف ظاهر شوند و کما این که ملائکه و جن ظهور در عالم جسمانی می‌نمایند.

این اشخاص که صاحبان نفوس قویه اند، بعد از خلع جلاب بدن در خیالات اهل کشف ظاهر می‌شوند. و گاهی مبدأ کشف اهل شهود شوند، اینها را ابدال یا بُدلا نامند.

#### 100- شبیه خدا شدن:

ذات مطلق هر چه را غیر اوست طرد می‌کند، مثل آتش.

ذات مطلق نامتناهی است، همه را در بر می‌گیرد.

مراتب قرب: صدقه و بخشش شبیه خدا شدن است در تجلی دائمی و موجب قرب می‌شود.

عفو شبیه خدا شدن است و همه را در بر گرفتن.

با ایمان، خواسته‌ی بی‌معنا یا مضر وجود ندارد.

#### 101- فرق الهام با وحی:

الهام، همچون وحی، القای الهی است با این اختلاف که در وحی روح القدس حامل پیامی الزام آور است و نیروی فوق العاده‌ای را القاء می‌کند، حال آن که در الهام پیام ارزشش هر چه باشد، مفد جزئی ندارد تا در چهار چوب اصلی نقشی روشن‌گرا داشته باشد.

فرشته‌ها عقل ندارند، چون بصیرت جایی برای صغرا، کبری کردن نمی‌گذارد.

## 102- نقش عقل:

سخن در این نیست که چون باید در جهان که آیت الهی است، براساس برنامه خدا برنامه‌ریزی کرد عقل از صحنه خارج شود، چرا که خدا با عقل ما با ما حرف زده است و از عقل مل می‌خواهد که این مسائل را بفهمد و با زیر بنای توحیدی و جهت توحیدی برنامه‌ریزی کند، اصولاً عقلی که نتوانسته با خدا ارتباط پیدا کند، یعنی سیر خود را درست طی نکرده است در ارائه راههایی برای زندگی ناتوان است و درست راه نمی‌رود، و درست راه نمی‌برد.

## 103- پذیرفتن حکم خدا:

کسی که دین‌داری و حضور ولایت و حکم خدا را در زندگی پذیرفت، مسلم با بهترین دین، بهترین برخورد را می‌کند.

چون اصل دین را آن‌طور که دین است و حضور حکم خدا بواقع نپذیرفته‌اند، زیر پوشش دینی با بهترین نحوه حضور دین مخالفت می‌کنند.

## 104- وحدت و تفرقه:

عدم تفرقه به وسیله‌ی چیزی ممکن است که جامع همه خوبی‌ها باشد و مانع همه بدیها، هر جا بدی هست به همان اندازه که نفس اماره و خودخواهی هست.

اختلاف پایدار را، آن کس می‌تواند دم از صلح و وحدت بزند که از مرزهای خودخواهی به هر شکلش گذشته باشد و این فقط توسط دینداران واقعی و به وسیله‌ی دین ممکن است.

در آینه‌ی دین، هر کس محدودیت‌های خود را می‌یابد و دعوت به عبور از آن می‌شود تا آن را اصالت ندهد.

عبور از مرز خودخواهی و اصالت دادن به حق‌خواهی قلب و دین محمدی می‌خواهد و با قلب ابوسفیانی چنین کاری ناممکن است.

محمد (عج) خودخواهی‌ها را می‌شکند تا همه در دریای حق خواهی به بالا سعود کنند و ابوسفیان خودخواهی‌ها را دامن می‌زند تا انسان در پیله‌های خودخواهی گرفتار بماند و اختلاف این دو بسیار است.

شرط هم‌سنخی آن است که همان را بگوئیم که خدا می‌گوید یعنی بازبان انبیاء با همدیگر سخن بگوئیم تا به تفرقه گرفتار نشویم.

انبیاء چون به زبان خدا با همدیگر حرف می‌زدند در عین فاصله‌ی تاریخی زیاد مصدق همدیگر بودند مصدقاً بین یدیه

جنگ دین ها نداشته ایم نمونه اش مقابله مسیحیان با اسلام که می‌فرماید: «وَإِذَا سَمِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا مِنَ الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ...» [82] پس جنگ خواهی و وحدت واقعی با خودخواهی زیر پوشش دین داشته ایم ولی جنگ ادیان نه و لذا پیامبران با همدیگر جنگ نداشته‌اند. چون همه حق‌شناس و حق‌خواه بوده‌اند. پس باید دین را پایداری بخشید و در دین‌داری به اختلاف نیفتیم و این کار برای مشرکان سخت است و لذا هر کس از پایداری دین سرباز می‌زند و به تفرقه دینی دامن می‌زند او در شرک است و دینداری پوسته‌ای است که او در زیر آن پنهان شده است تا شرکش آشکار نگردد و بیگانه بودنش معلوم نشود.

#### 105- انسان دین مدار:

آن که دغدغه تحقق ولایت خدا را در تمام سازمان حیات خود دارد، تمام تلاش آن است که دین قیام شود و همه ابعاد زندگی‌اش را اشغال کند، تا ولایت خدا بر زندگی او سایه افمند، چنین کسی همواره از اختلاف بخصوص از اختلاف در دین می‌گریزد و در تلاش برای بر گرفتن عالی‌ترین چهره و نحوه دین است. همین که بخواهید اختلاف نباشد باید عمیق شوید در دین.

مسلمانی که ولایت خدا را در جامعه نمی‌شناسد و اقامه‌ی دین را در همه‌ی ابعاد آن به عهده نمی‌گیرد عملاً سرپرستی امور مسلمانان را به یاوه می‌گیرد و رهبری مردم را از دیگر امور عبادی جدا می‌داند و آن را امری عادی و در اختیار هر فردی قرار می‌دهد و کرامتی برای هدایت خلق و تدبیر امور آنان قائل نیست، در حقیقت انسان را نشناخته و خود نیز به حرک ارزشمند انسانیت قدم نگذاشته لذا امام باقر(ع) در مورد لَبِیکَ گویان بی‌امام می‌فرمایند: «أُتِرَى هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يُلْبُونَ وَاللَّهِ لَأَصْوَاتُهُمْ أَبْغَضُ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ أَصْوَاتِ الْحَمِيرِ» [83] آیا می‌بینی اینهایی را که لَبِیکَ می‌گویند؟ قسم به خدا که صدایشان نزد حضرت حق از صدای الاغ پست تر است.

چرا آن که ولایت نیمه‌کاره خدا را برای خود پذیرفت اصلاً ولایت مطلق خدا را نمی‌فهمد و لذا از ولایت خدا مطلقاً بی‌بهره است، چرا که ولایت خدا مطلق است مثل این است که کسی 50٪ تری را به آب بدهد، این عملاً آب همه‌ی تری است.

دین امکانی است که به انسان داده می‌شود تا از تنگنای خود فراتر رود و خود موسوم را خود حقیقی نپندارد و از خودی به وسعت حقیقت یعنی خود محمدی باز بماند، خودی که قرآن در باره‌ی او در آخر سوره توبه می‌فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ» [84]

در خود محمدی (ص) همه‌ی ادیان الهی دین شماس است یعنی «لا نفرق بین احد من رسله» و پیامبران و امامان را وارث همه پیامبران می‌دانیم عمده آن است که از چشم خود دینی بنگریم و نه هود غریزی، آن‌هایی هستند بدر دین نمی‌خورند، «اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ» [85]

اول بعضی با فرو رفتن در بی‌دینی با بی‌هویتی روبرو می‌شوند و حالا در جستجوی هویت خود به صوفیگری و عرفان فردی پناه می‌برند، هیچکدام از این راهها عامل به هویت رسیدن حقیقی نیست، نه آن نیازدی و سیاستبازی و نه این مقدس‌مآبی فردگرایانه بلکه هویت خود را باید در «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» [86] جستجو کنید، یعنی باید برای یافتن هویت در عصری که اکثراً گرفتار بی‌هویتی شده‌اند، اقتدا کرد به امام خمینی و بس آن که خود را محصور می‌کند در فردیت و آن که خود را منفجر می‌کند در بی‌بند و باری هر دو در آتش بی‌هویتی گرفتارند و از بالقوگیهای خود غافل.

آری باید با خدا بود که فرمود: «یهدی الیه من ینیب» اما نه خدای صوفیانه، بلکه خدای پیامبران تا کشفی و شهودی در حد پیامبران نصیب خود کنیم تا دین در قلب ما تجلی کند که «یهدی الیه من ینیب»

آگاهی از وظیفه «ان اقیموا الدین و لا تتفرقوا فیه» مسئولیت اقامه دین را در هر مخاصمه‌ای بر دوش دینداران طالب رضایت خدا می‌گذارد و از این رهگذر چه خطرات بزرگی از زندگی فردی و اجتماعی مؤمنین زدوده می‌شود.

عمده آن است که همه توصیه‌ها توصیه به دین باشد و همه همدیگر را به دین و دینداری دعوت کنیم و همه ارزیابی‌ها براساس ملاک‌ها و ارزش‌های دینی باشد تا مقدس از مشرک باز شناخته شود که «ان اکرمکم عند الله اتقی کم»

106- ما اهدافمان الهی است ولی ابزارمان بشری است.

107- اگر روح خوابیده باشد پس آدم خواب را نمی‌توان صدا بزنینم و بیدار شود جواب دهنده روح بیدار است.



108- عالم ربانی در ملاحم گفت: «عرفت الله تعالى بترك الافكار» خدای تعالی را به ترک افکار شناختم. ترجمه جامع الاسرار و منبع الانوار ص 221.

109- «عَلَيْكُمْ بِالذَّرَايَاتِ لَا بِالرَّوَايَاتِ» [87] بر شماست که به باطن سخن نظر کنید و نه به ظاهر آن. «كُونُوا نُقَادَ الْكَلَامِ» [88] سخن را عیارسنجی کنید. مرده ریگ = میراث.

### 110-رزق:

1- قال ابى محمد الحسن المجتبى (ع):

لَا تُجَاهِدِ الطَّلَبَ جِهَادَ الْغَالِبِ..... وَ لَا تَتَّكِلْ عَلَى الْقَدْرِ اِتِّكَالَ الْمُسْتَسْلِمِ

نه چون پیروزمندان در طلب دنیا بکوش. و نه چون تسلیم شدگانه به تقدیر تکیه کن.

2-فَإِنَّ ابْتِعَاءَ الْفَضْلِ مِنَ السُّنَّةِ..... وَ الْإِجْمَالَ [89] فِي الطَّلَبِ مِنَ الْعِفَّةِ

وَ لَيْسَتْ الْعِفَّةُ بِدَافِعَةٍ [90] رِزْقاً..... وَ لَا الْجِرْمُ بِجَالِبٍ فَضْلاً

فَإِنَّ الرِّزْقَ مَقْسُومٌ..... وَ اسْتِعْمَالَ الْجِرْمِ اسْتِعْمَالَ الْمَأْثَمِ [91] چرا که طلب رزق سنت است و آرامی در طلب روزی، عفت است و عفت این نیست که رزق را از خود برانی و حرص این نیست که روزی آمده را بپذیری چرا که رزق و روزی را تقسیم کرده اند و هر که حرص بورزد به گناه می افتد.

111-غرب: آمریکا در تلاشهای خود برای استفاده خلاقه از قدرت اتمی خود ناکام ماند.

در بحبوحه ثروت‌مندی، طعم تلخ بی‌معنا بودن را چنان چشید که هرگز قبلاً نچشیده بود.

در پایان دوره‌ی تجدد به اصول تجدد و به مبانی لیبرالیسم تعرض می‌شود و اینجاست که لیبرالیسم با اصول لیبرالیسم و آزادی بیان با این تعرض روبرو می‌شود و شما با مدارای لیبرالیسمی مواجه نمی‌گردید، چرا که مراد از آزادی، آزادی در درون تجدد و در

حدود آن است و نه در بیرون آن و مخالفت با اصول لیبرالیسم. کسی که معتقد به دموکراسی است نباید انتقاد به دموکراسی را هم دموکراسی بداند.

### مکتب پوزیتیویسم

اگوست کنت در اوایل قرن 19 مکتب پوزیتیویسم را که به اثباتی، تحصّلی و تحقّقی ترجمه کرده اند پایه‌گذاری کرد. می‌گویند چیزی را می‌پذیریم که (positif) پوزیتو یا تحصّلی باشد - و کاری به ایده و مفهوم و مسائل انتزاعی نداریم.

اولاً: این‌ها بدیهیات عقلی را منکرند مثل اصل اجتماع نقیضین.

ثانیاً: خطاهای حس واضح‌تر از این‌هاست که بشود منکر شد و در نتیجه لرزان‌ترین معرفت است.

ثالثاً: این‌ها که می‌گویند مفاهیم عقلی بی محتوا هستند، یعنی با حرف‌های بی‌معنی یکسان‌اند

رابعاً: قانون علمی قضیه کلی است و نه حسی - مسائل ریاضی چی؟

در سال 1930 پوزیتیویسم منطقی و در سال 1940 پوزیتیویسم به صورت فلسفه‌ی تحلیل زبانی ظاهر شد.

پوزیتیویسم منطقی می‌گوید کار فلسفه تحلیل زبان و فکر و پالودن زبان از مفاهیم بی‌معناست و نه اطلاع درباره جهان.

112- عالم ثبوت (واقع) عالم اثبات (علم به واقع) متغیر (آرگومان) و تابع (قونکسیون)

\*\* مک لوهان می‌گوید: رسانه خود پیام‌اند: مثل کاغذی که خود کاغذ پیام است. در عصر انفجار اطلاعات رسانه خودش پیام است.

\* انسان جدید که با گذشته خود و فطرت دور شده، انسان تکنولوژی است.

113- چطور روشنفکران ما متوجه نیستند که در کشورهای غربی یک بار پروتستانتیسم به دین حمله کرد و بالأخره دین جا را برای او تا آخر خالی کرد، ولی در کشور ما چندین بار حمله کرده‌اند

و بالأخره پس رانده شده اند که حالا دوباره طمع کرده اند به دین حمله کنند؟

114- عصر جدید، عصر گم شدن بهشت است و لذا بشر هر لحظه می‌خواهد زمین را به بهشت تبدیل کند و لذا همیشه در وهم خود زندگی می‌کند و می‌خواهد وهم خود را صورت حقیقت خارجی ببخشد.

در عصر جدید نه در جمع هستیم، و نه در خلوت و تنهایی، بلکه در تنهایی هم با خود نیستیم و تنهایی ما را تلویزیون پر می‌کند که هیچ نباشیم، نه با جمع باشیم و نه با خود

تاریخ طوری عالم را می‌نگرد که جلسه ما جزء تاریخ نمی‌آید، و وای اگر جزء تاریخ بیاید. ما نباید کاری کنیم که به قلم تاریخ‌نویس بیاییم.

115- برژینسکی در کتاب خارج از کنترل ص 129 می‌گوید: آمریکا به وضوح نیازمند یک دوره بازنگری فلسفی و انتقاد از فرهنگ خودی است، آمریکا باید به درستی این واقعیت را بپذیرد که لذت‌طلبی همراه با نسبی‌گرایی که راهنمای اصلی زندگی مردم شده است، هیچ‌گونه اصول ثابت اجتماعی را ارائه نمی‌دهد. باید بپذیرد جامعه‌ای که به هیچ یک از ویژگی‌های مطلق اعتقاد ندارد، بلکه در عوض رضایت فردی را هدف قرار داده جامعه‌ای است که در معرض تهدید، فساد و زوال قرار دارد.

\* هر صد سناتور مجلس سنای آمریکا میلیونر هستند.

116- مشکلی که برای دانش‌آموز عصر مدرن هست این است که فکر می‌کند دین در عین خوبی مربوط به گذشته است و عتیقه‌ی گرانبهایی است و نه چراغی که امروز در ظلمت زمین می‌تواند راه‌های زندگی صحیح را جلو او بگشاید.

وقتی فهمید آنچه رفتنی است، افکار دنیوی است و نه الهیات آسمانی، نسبت و رابطه‌اش با دین تغییر می‌کند و تا این نسبت تصحیح نشود، جای سخن دینی را در زندگی‌اش نمی‌شناسد، به آن احترام می‌گذارد ولی به آن عمل نمی‌کند. باید نسبت انسان با تجدد معلوم شود تا نسبت او با دین یک نسبت به موزه سپردن دین نشود.

117- ثرو (HD Thoreau) گفته است: تمام اختراعات چیزی به جز ابزاری پیشرفته در جهت پایانی غیر پیشرفته نیست. چون ما از جهان دیگر هیچ انتظار نظم نداریم ما از مردم قرون وسطی وحشتزده‌تر هستیم زیرا هر چیزی را می‌توانند به باورمان بقبولانند.

118- هدف ما تسلط بر دنیا بوده بی‌خشونت یا با خشونت. هدف استثمار ملتهاست و نه انقیاد آنها. مردم ویتنام را تنبیه کردیم چون آزادی می‌خواستند. ما در داخل خود دارای دموکراسی نیستیم: بلکه حکومت اغنیاء مطرح است.

119- کدام عدالت؟ کدام عقلانیت؟: کدام عدالت؟ کدام عقلانیت؟ اثر اَلشیر مک اینتایر محمد لگنهاوزن

مک اینتایر برجسته‌ترین شخصیتی است که در برابر مدرنیسم به عنوان فیلسوفی عمیق، ایستاده است. در سال 1929 در اسکاتلند به دنیا آمد. در کتاب جستجوی فضیلت می‌گوید: طرح اصل روشنفکری در تفکر اروپا شکست بوده است و بعد کتاب «کدام عدالت؟ کدام عقلانیت؟» را نوشت و در آن بر اصالت تاریخ و نسبی‌گرایی حمله کرد.

«چه خوب است مسلمان لیبرال که انتظار تکرار عصر روشنفکری اروپا در فرهنگ اسلامی را دارند، به مطالعه آثار مک اینتایر بپردازند، که آشکارا شکست عصر روشنفکری و بی‌ضبط و ربط بودن کامل آن را اعلام نموده است» لگنهاوزن مک اینتایر می‌گوید: مباحث اخلاقی در غرب معنای خود را از دست داده است و صرفاً به عنوان پوششی برای بیان سلیقه‌ها، عواطف و احساسات و کوشش برای کسب قدرت به کار می‌آید و هیچ نسبتی با خیر و حق واقعی ندارد.

او مسئولیت سقوط اخلاق را در غرب متوجه عصر روشنفکران می‌داند. می‌گوید برای سالم ماندن از اشتباه‌های مدرنیسم و لیبرالیسم یا باید پوچ‌گرایی نیچه را پذیرفت و یا باید به اخلاق ارسطویی بازگشت یعنی غایت انسان را ما فوق نظام زیست‌شناسی او جستجو کرد.

مک اینتایر دو نوع متمایز از نسبی‌انگاری را مشخص می‌کند و یکی را نسبی‌انگاری و دیگری را دیدگاه‌گروی. ادعای نسبی‌انگاری این

است که عقلانیت، به معنای خاص آن نمی‌تواند در کار باشد بلکه تنها عقلانیت متناسب با معیارهای یک سنت خاص امکان‌پذیر است. دیدگاه گروان بر این نظرند که باورهای محوری یک سنت نباید حق یا باطل تلقی کرد، بلکه باید آن‌ها را فراهم کننده دیدگاه‌های مختلف و مکملی برای تصویر واقعیت مورد بحث دانست. و در واقع این‌ها ماهیت مطلق و بی‌زمان حقیقت را نمی‌پذیرند.

توجه به خود تاریخ می‌تواند برتری یک سنت را بر دیگر سنت‌ها نسبت به یک مسئله خاص نشان می‌دهد. اما مفهوم حقیقت مفهومی است بی‌زمان.

می‌گوید در تقابل سنت‌ها یک سنت فقط زمانی می‌تواند حقانیت خود را اثبات کند که منابع فکری خود را غنی سازد تا بتواند خطاهای سنت‌های رقیب را تبیین کند و این وقتی مسیر است که دل‌بستگی به یافتن حقیقت در کار باشد و با نسبی‌گرایی هیچ گونه پیشرفت عقلانی‌ای عاید نخواهد شد. و بدون تلاش برای دستیابی به دیدگاهی جامع و فراگیر که بتوان در آن حق را از باطل تمییز داد، سنت‌ها نه می‌توانند رشد و تحول عقلانی یابند و نه می‌توانند دعاوی قبلی خود در باب حقیقت را اظهار کنند.

می‌گوید: این که دیدگاه‌گروان می‌گویند، سنت‌های رقیب، دیدگاه‌های متفاوتی از واقعیت واحد به دست می‌دهند که هیچ یک را نمی‌توان درست یا نادرست تلقی کرد، غلط است چون همین که رقیب یکدیگرند، شاهدی است بر وجود اختلاف نظر جوهری آن‌ها بر سر حق و باطل و این طفره رفتن از مسئولیت است که باید برای تشخیص حقیقت از میان سنت‌های رقیب شناخت.

همانگونه که نسبی‌انگاران با اعلام این که حقیقت مطلقى نداریم به تناقض‌گویی دچار شده‌اند، لیبرال‌ها نیز با اعلان بی‌طرفی نسبت به ایدئولوژی‌ها به ضد نقیض‌گویی افتاده‌اند، چرا که خود لیبرالیسم یک ایدئولوژی محسوب می‌شود ولی ایدئولوژی نادرست و فاقد ضبط و ربط.

می‌گوید: علت ناکامی لیبرالیسم، جداانگاری حوزه واقعیت و ارزش است. لیبرالیسم از آن روی شکست خورده است که به فرد اجازه نمی‌دهد تا از طریق شناخت طبیعت و جامعه یا شناخت وجود انسان در ارتباط با حق، هویت و اهداف مناسب خویش را کشف کند. در لیبرالیسم تمامی ارزش‌ها شخصیتی است، جز ارزش به ارزش‌های شخصی و این، به تنهایی برای جهت بخشیدن به زندگی انسان کافی نیست.

مدرنیسم سدّ راه هدایت است. زیرا از دیدگاه لیبرالیسم جدید سنت‌های دینی غیر عقلانی‌اند.

می‌گوید: به گفته‌ی ارسطو: «آدمی اگر کاملاً به تنهایی بیندیشد نمی‌تواند برای خود چاره‌ای بیندیشد.» و این که تنها با مشارکت در جامعه‌ای مبتنی بر سنت عقلانی است که آدمی واقعاً عقلانی می‌گردد.

مصرف‌گرایی مادی نتیجه مستقیم تظاهر لیبرالیسم به بی‌طرفی است و افتادن مردم به مال‌اندوزی به عنوان خوشبختی.

آیا یک جامعه دینی فرض نیست که زمام امور را از دست کسانی که دارند آن را به تباهی می‌کشند خارج سازد.

## 120- آیا می‌توان میراث عقلی اسلامی را باز یافت: چیتیک؟

میراث عقلی اسلامی درباره خدا، جهان و هستی انسان است که توسط قرآن و پیامبر(ص) بیان شده.

همانطور که زبان با تقلید آموخته می‌شود، قرآن و شریعت نیز با تقلید از کسانی که آن را می‌دانند فرا گرفته می‌شود. تنها راه فراگیری نقلی، فهم آن‌هاست.

علوم نقلی پایه‌ای بوده‌اند که علوم عقلی بر آن‌ها بنا نهاده شده. آدمی نمی‌تواند بدون دستور زبان، به کمال، سخن بگوید و همچنین، بدون قرآن و حدیث نیز نمی‌تواند فهمی اسلامی داشت، هر چند داشتن معرفت بالا از علوم نقلی، دلیل بر شناخت همه علوم عقلی نمی‌شود.

هیچ دینی نمی‌تواند بدون یک سنت عقلی فعال، بقاء داشته و شکوفای شود خداوند در ابتدای خلقت به انسان خرد و عقل داده، پس تعقل نکردن در قرآن معطل نگه داشتن این هدیه خدا دادی است.

اسلام مردم را به نحوی که خدا بازگشت می‌دهد که سعادت‌مند شوند پس مسئله بازگشت به خدا نیست، چگونه بازگشت مطرح است.

به عنوان یک ناظر خارجی بر من چنین می‌نماید که تفکر بسیاری از «مسلمانان متفکر» با مبادی فکری فهم اسلامی متعین نشده، بلکه بر مبنای عادات غیر آگاهانه و آموزش‌های دبستان و دبیرستان و سپس دانشگاهی است.

چنین افرادی ممکن است همچون یک مسلمان، کردار اسلامی داشته باشند، ولی مثل یک بزرگ و یا مهندس و یا جامعه‌شناس عالم سیاسی فکر کنند.

121- الهیات: علم حرفی در برابر الهیات ندارد، اما الهیات سخنان بسیاری برای «علم» دارد، چون الهیات، ریشه در توحید دارد و می‌تواند از بالا به پائین بنگرد و ارتباطات داخلی همه‌ی اشیاء را تمیز دهد، و علم ریشه در تکثیر دارد و مدام به تشریح این کثرت و باز مرتب کردن آن پردازد.

122- نه این که غربیان از فلسفه بعد از ابن رشد بی‌اطلاع باشند، بلکه چون ملاک هست و نیست هر چیز غرب است، برای فلسفه بعد از ابن رشد بی‌اطلاع باشند، بلکه چون ملاک هست و نیست هر چیز غرب است، برای فلسفه بعد از ابن رشد اهمیتی قائل نیستند، چون هماهنگ فکر غربی نیست.

در حالی که آنچه بیشتر شایسته صفت فلسفه اسلامی است، آنی است که بعد از ابن رشد مطرح است.

123- بسیاری از مسلمانان معرفتی نسبت به سنت اسلامی ندارند و نمی‌دانند که چگونه اسلامی بیندیشند و این را نیز نمی‌دانند که بدان معرفت ندارند. اولین مرحله رهایی از جهل، شناخت جهل است.

124- به گفته‌ی آلبرکاموا:

ما در دنیای فحشای کلمات زندگی می‌کنیم، سخن از آزادی می‌گوئیم و از آن اسارت اراده می‌کنیم، سخن از علم می‌گوئیم و از آن جهل اراده می‌کنیم - اصلاحات می‌گوئیم و تخریب می‌کنیم، دموکراسی می‌گوئیم و دیکتاتوری اراده می‌کنیم.

125- برخورد با هستی به عنوان هستنده، تکنیک می‌آورد. داذاین = انسان در منظر هایدگر. هنر یکی از وجود انکشاف هستی است و خاستگاه انسان معاصر در زیست جدید.

126- همچنان که شرک توهم است، تصور مبادی قدرت و حضور متکثر در عالم، یک تصور غیر واقعی است و توحید یک واقع‌گرایی است که

انسان متوجه می‌شود، تمام عالم مظاهر یک حقیقت باقی و ساری در کل هستی است.

هر تمدنی که عالم را یگانه نبیند و تکثر در مبادی قدرت را معتقد باشد و نتواند همه این مظاهر قدرت را به حقیقت واحد مربوط کند در توهم است حال اگر آن مبادی متکثر را به خود معطوف نماید یا به ابزارها و یا به طبیعت همه و همه توهم است.

#### 127 - توهم :

وقتی تعارض بین خدایان مدرنیسم و قبول حاکمیت قرآن و سنت نمی‌بینیم دچار توهم شده ایم، زیرا یکی به وحدت می‌خواند و یکی به کثرت مسلم از آن که به وحدت می‌خواند، عدول کرده ایم این یعنی از واقعیت به سوی خیالات خودساخته سیر کرده ایم.

**128 - استعمار فرانویا مابعد تجدد:** استعمار ما بعد تجدد نسبت به سایر استعمارها آنچنان نامرئی می‌شود که اساساً وجود آن نفی می‌گردد. در حدی که گویی دیگر استعماری وجود ندارد.

هر وضع ما بعد تجددی، ترکیبی از سنت و تجدد را در خود جای داده (با پوشش حقق بشر، دفع دیکتاتوری، استقرار دموکراسی) ولی وجه اصلی استعمار ما بعد تجدد آن است که غربی‌ها می‌توانند بر روی لایه‌های کاملاً سرسپرده به عنوان نیروی مشروعیت‌بخش و کمک کننده به سلطه خود حساب کنند که گروهی گسترده از مدیران، متخصصان، دانشگاهیان را شامل می‌شود که این وابستگی ماهیت فرهنگی دارد. چرا که این‌ها هویت خود را برپایه ارزش‌های غربی تعریف می‌کنند.

پس استعمار ما بعد تجدد، قطب و مرکز ندارد و به این معنی استعمارگری دوره‌ی ما بعد دولت ملتها است.

روشنفکر استعمار فرا تجدد به جای نفی وابستگی به استعمار، در نظریات خود را وابسته به نظام جهانی می‌داند، به غرب به عنوان پایان تاریخ می‌نگرند و پیوند خود با غرب را نه سرسپردگی بلکه تعلق خاطر به ارزش‌های انسانی و فرا جهانی تجدد می‌دانند.

نزاع در این مرحله، نبرد اقتصادی، سیاسی، نظامی، نسبی، نبردی هویتی است. هویت شما را می‌طلبند تحت عنوان یک‌گونگی یا جهانی.



باید مردم طلب غیر نکنند - سعادت با هویت اسلامی - ایرانی است. چون برای ابرقدرت جهانی امکان ندارد به شیوه استعمار نو جهان را اداره کند و تحت سلطه آورد

## 129 - ازغدی: اساطیری که در فضای آکادمیک ما حاکم است

یک تحول واقعی وقتی است که یک نحوه اسطوره‌شکنی کند، مثل شکستن شاهنشاهی در سیاست باید یک سری محکومات نظام آکادمیک شکسته شود.

ما در حوزه علوم انسانی تقریباً هیپنوتیزم شده ایم و قدرت چرا گفتن و نه گفتن از ما گرفته شده سؤال کنیم چه استدلالی پشت این حرفها در غرب بوده است، یک فشار نامحسوس خودمان بر خودمان می‌آوریم. در حالی که علم پیشرفت نمی‌کند مگر بعد از سؤال و انتقاد. مدرنیته‌ای که منتقل کردند به کشورهای دیگر، روح انتقادی را می‌خشکانند. وهر انتقادی را انگ ضد علمی می‌زنند.

با مدرنیته، حقوق بشر، آزادی لیبرالی، برخورد اسطوره‌ای شد و نمی‌شود گفت من نه مدرنیته‌ام و نه سنتی، و این کلیشه‌ها را بشکنیم، باید آن غرقگاهها شکسته شود.

نسبت به غرب تعبد پیدا شده. اگر به دموکراسی را انتقاد کنی که نه عدالت و نه فضیلت را مورد نظر ندارد، می‌شوی اقتداگرا مثل مارکسیست‌ها که می‌گویند اگر برداشت ما را از تاریخ قبول نداری، پس طرفدار سرمایه‌داری یا چون با سکولاریسم مخالفی، ضد علمی.

حال سؤال این است که آیا به ماهیت این دو قطبی‌ها باید تسلیم شد می‌گویند: دست‌آورد مدرنیته برای بشر عقل آزاد است (اول یک مفهوم انتزاعی درست می‌کنند مثل مدرنیته و هر کس یک تعریف می‌کند و همه‌ی تعریفها مبهم است و بعد این مفهوم انتزاعی یک وجود خارجی می‌دهند که عامل نجات عقل است) حال آیا واقعاً در غرب عقل آزاد است؟ در حالی که آزادی اندیشه با عقل و منطق محدود می‌شود وگرنه از هر چیز هر نتیجه می‌دهد. اختلاف بر سر این است که کدام آزادی محدود شود و به وسیله کدام قانون قانون خدا یا قانون مجلس. اول گفتند: جبر اشعری و کاتولیکی نمی‌خواهیم ولی هر ایدئولوژی یک جبر آورد - مارکسیم جبر تاریخ و تولید را آورد که اندیشه و اراده را متأثر می‌کند لیبرال‌ها می‌گویند: عقل خادم غرایز است و نه حاکم بر غرایز. می‌تواند مهندسی ابزار

بکند. تا جایی که رسیده اند به جایی که یکدیگر ملاک برای داوری نداریم یا فریدیم همه را تحت تأثیر غریزه می‌دانند.

همه عقل دارات دو را یا تابع قدرت می‌دانند یا معطوف به قدرت پس کجا عقل در قرون اخیر آزاد شده؟

وقتی عقل مجرد انکار عقل انکار می‌شود آن عقل آزاد از جنسیت و خرافات و تاریخ و تعریف اسلامی قابل توجیه است عقل آزاد از قدرت و ثروت، عقل آزاد است.

می‌گویند هر کس در کارش به منافع مادیاش فکر نکند، دیوانه است.

### 130- خاورمیانه بزرگ

بزرگترین مانع، هیت اسلامی مردم خاورمیانه است برای غرب اهداف آشکار در 2004

ضرورت نهادینه شدن آزادی و دموکراسی براساس فرهنگ غرب استفاده ابزری از این دو جهت اهداف خود که با دو بال آزادی زنان به روش غربی و آزادی جوانان از قید و بندهای دینی عملی می‌کنند و با واتیکانیزه کردن روحانیت دین را منزوی می‌کنند.

زنان - تأکید بر برابری زن و مرد و فشار بر پیوستن به کنوانسیون‌هایی که مبتنی بر نظریه غرب است تا از این طریق عملاً قوانین و مبانی اسلامی از درون این کشورها برداشته می‌شود و استحاله به صورت قانونی تحقق می‌یابد. (اسلام منهای ایثار و جهاد)

ربط دادن عقبماندگی خاورمیانه بزرگ به موازین اعتقادی و توجیه دخالت غرب برای پیشرفت کشورهای خاورمیانه (در حالی که علت عقبماندگی خاورمیانه دخالت‌های کشورهای غربی در صدهای اخیر بوده است)

مشروط کردن تحول اقتصادی و رفاه به پذیرش معیارهای غربی.

اتخاذ مواضع خیرخواهانه برای پیشرفت جهان اسلام با ارائه آرمان‌هایی حاکی از عقبماندگی جهان اسلام بر اساس ملاک‌های غربی، که مثلاً میزان چاپ کتاب در کشورهای جهان اسلام خیلی پائین است (کشور یونان پنج برابر کل کشورهای اسلام در سال 2003 چاپ کتاب دانسته).

ایجاد صلح و امنیت با محوریت اسرائیل.

### 131- روشنگری: آقای ازغدی

دین را از حوزه تعقل به تعلق کشیده اند. روشنفکران تبدیل شده به تجارت‌پیشگان به دنبال قدرت در عین بحران هویت. صف آنها از صف متفکران جدا شده، دهه به دهه ذهن و زبان آنها تحت تأثیر قدرت زمان تغییر می‌کنند.

به جای دعوت به عقل و عدل، دعوت به تفکیک ایمان از عقل و معرفت، و در حوزه عمل تشویق می‌کنند به سمت نظریه تفکیک دین از حکومت و اجتماع.

کسانی که یک عمر سنتی‌ها را دعوت می‌کردند که در دعوت دین باید از عقل سخن گفت امروزه دچار یک نوع تفکیک ایمان از عقل و فیدئیسیم هستند. روشنفکری که از شکم فلسفه لیبرالیسم سرمایه‌داری بیرون کشیده شده و علیه حکومت دینی و ایمان دم از تلورانس و شکاکیت می‌زند، یک پدیده‌ی سیاسی است و نه فلسفی، یعنی با یک روشنفکری عقل‌گریز و عدالت‌ستیز امروز روبرو هستیم. دین را تجربه شخصی و غیر معرفتی و غیر نظام‌ساز می‌داند و معنویت و عدالت را از هم قطع می‌کند.

در دهه‌ی سوم انقلاب روشنفکری به عقب‌گرد تئوری افتاده در حد مقابله با جنبش جهانی اسلام.

30 سال پیش روشنفکری دینی مدام دعوت به عقلانیت و عدالت اجتماعی بودن می‌کرد امروزه روشنفکری ما متأسف است که چنین جنبشی ایجاد شده و خوشبختانه توده‌ی مسلمانان فرسنگ‌ها از روشنفکرانشان جلو افتاده اند.

روشنفکری معاصر به جای آن که سطح مخاطبان خود را بالا بیاورد مدام سطح حرف‌های خودشان را پائین کشیده‌اند تا حصار برایشان کف بزنند و لذا دائم از عقلش کم شده و به سطح ادعاهایش اضافه شده و این یک ایست مغزی است. نه تنها براساس ترجمه حرف می‌زنند، براساس ترجمه فکر می‌کنند.

روشنفکری ما اقبال و ادبارشان عقیدتی و تئوریک نیست بلکه سیاسی و منافع و گفتمان قدرت است.

این روشنفکری که ما داریم دارای لیسانس حرف زدن دارند، یک روشنفکری تبلیغاتی است و مبالغه‌ای است در حالی که تبلیغات واقعیت را عوض نمی‌کند قدرت نمی‌آورد توهم قدرت می‌آورد.

می‌خواهند یأس و بن بست‌های خودشان را اجتماعی کنند.

می‌خواهند اسلام را تصحیح کنند، مسئله قرائت مختلف نیست آیات جهاد را چه کنیم با فلسفه‌های کرایه‌ای از غرب نمی‌شود جامعه دینی را سامان داد و یا تفکر دینی را اصلاح کرد.

آنجایی از دین که با قرائت لیبرال سرمایه‌داری می‌خواند را دین می‌دانند و بقیه قسمت‌های دین را نادیده می‌گیرند و یا حذف می‌کنند.

این‌ها در واقع می‌گویند انبیاء اگر می‌خواهند احترامشان حفظ شود ساکت بمانند و راجع به عدالت، حقوق بشر، ضوابط حاکمیت و اقتصاد هیچ نگویند در حالی که انبیاء بی‌تفاوت نسبت به انسان نیستند و وارد همه ابعاد زندگی انسان‌ها شدند و جنگ هم راه انداختند.

ندیدن مشکلات مردم نه شهادت می‌خواهد نه شهادت می‌خواهد نه شعور.

ندیدن آن‌هایی که چگونه در فقر شرافت خود را حفظ کردند هنر نیست، انبیاء این گروه را دیدند. و آیا باید به اقتصاد اسلامی پوزخند زد. از قرن 17 طبقه نقاد سنت مسیحی پیدا شدند در اروپا، در ایران از مشروطه عده‌ای آمدند که تحلیل خودشان نسبت به خودشان غلط بود. روشنفکری که صفت یک تفکر بود تبدیل شد به شغل و وسیله نان، صنف روشنفکر پیدا شد و لذا قدرت نقادی ندارند، این‌ها روشنفکر دست دوم و اوراقی‌اند که عملاً در خدمت سرمایه‌داری هستند و نقش ضد اصلاحات را دارند، اشتهای اصلاح‌طلبی را کور می‌کنند و لذا قسمت‌های به اصلاح نیز مورد غفلت قرار گیرند و اصلاح‌طلبان حقیقی ذبح می‌شوند و زمینه‌ای برای شنیدن صدای آن‌ها نمی‌ماند.

روشنفکر ما هنر دوم آن‌ها طوطی صفت بودن آن‌هاست: اهل منقول‌اند تا معقول و لذا جای گفتن را بیشتر عوضی می‌گیرند. (در مجلس سور جملات سوگ می‌گویی قرآن را با انجیل و علماء را با کشیشان و جامعه ما را با جامعه قرن 18 اروپا عوضی می‌گیرد).

دائم شاهد غوطه خوردن‌های روشنفکران در جریان‌های روز دنیا هستیم.

یک دوران ادبیات مارکسیستی - یک دوران ادبیات راست لیبرال سرمایه‌داری، یک دوران ادبیات فاشیستی - یک دوران ادبیات فلسفه اگزیستانس سیر روشنفکری از دهه 20 تا حالا: رجوع کنید: روشنفکری آن که متون روسو ولتر را دوبله کند.

یک زمان روشنفکر کسی است که دعوت‌گر به مارکسیسم است علمی = مارکسیستی

حتی از مالکیت خصوصی در حد یک باغچه برای دهقان نمی‌شود حرف بزنی حالا همان‌ها شده‌اند در حد دفاع از مالکیت خصوصی بی حد و مرز.

(شما از خودتان چی دارید، آن زمان آن گفتمان را نقد کردید و نه امروز این را - این خفقان روشنفکری از دیکتاتوری بدتر است، جوّ روی شهید مطهری)

دلهره وجود اگزیستانس. بسته به این بود که موجی ترجمه شود بیاید در ایران، روشنفکری فرمانش در 180 درجه می‌چرخاند.

تا حالا که روشنفکری سر و ته شده به صدر مشروطه، جامعه مدنی تکثرگرایی، حقیقت معلوم نیست، تقدم آزادی بر عدالت نسبی‌گرایی، درست عکس آن جزمیت قبلی.

مغز این‌ها مثل دکان اجاره‌ای است، یک روز به مارکس و یک روز به پوپر. این مغز خلاق یک روشنفکر است یا کاسه گدایی؟

یک زمانی سیاست و روشنفکری، سیاست، جهاد، عدالت بود، حالا طوری شده که در محافل روشنفکری جرأت نمی‌کنی بگویی اسلام جهاد هم دارد.

این‌ها دُگم‌ها و جزم‌های روشنفکری است که از جهت نفوذناپذیری به اندازه دُگم‌های سنتی خطرناکند.

روشنفکران و مروجان رژیم - لیبرال سرمایه‌داری . روشنفکران ما بیشتر موضوع تفکراند و نه عامل و تولید تفکر.

بیشتر ترمینال واردات فرهنگی است، یعنی چرا عقیم است. مثل جاده یکطرفه واردات به جای صادرات و واردات.

جمله‌ها را پرتاب کردند به سوی افکار عمومی، بدون فکر پذیرفتند و بدون فکر دادند. بیشتر کوک شده‌اند. مسئله‌ای نیست که به ذهن

آن‌ها رسیده بلکه به زبان آن‌ها رسیده جوّ زده اند و خودکار فکرشان کار نمی‌کند با تلمبه کار می‌کند.

بعد از انقلاب روشنفکری الیاژی از الفاظ مکاتب غربی با مذهب شد تا شنیدنی شود.

اصطلاحات روشنفکری قبل از مصرف باید درست معنی شود و ریشه انتولوژیک آن پیدا شود: تساهل، توسعه، حقوق بشر باید با توجه به بستر نظام توحیدی معنی شود.

شخصاً مذهبی‌اند و شخصیتاً مذهبی نیستند چون تولید فکر دینی به طور کامل صورت نگیرد یک بچه مذهبی کشش به جای دیگر پیدا می‌کند و یا مفهوم نبود چون حرف‌های غیر مذهبی مفهوم‌تر است.

تحجر و ارتجاع بزرگترین بستر سکولاریسم است.

ما در ارتدادهای بزرگ به جهت خلأ اجتهاد است. و این‌ها باعث عدم تفاهم می‌شود، چون خود روشنفکران مسئولیت حرف‌هایش را نمی‌پذیرد، مثل جامعه مدنی، و ... فکر نکردند چه بلایی بر سر افکار عمومی می‌آید. در ایران روشنفکران مکاشحات اصلاحات می‌دادند ولی سدّ راه اصلاحات بوده‌اند.

خط لائیک سازی مؤسسات دولتی از طریق روشنفکران به جهت عدم فهم تفاوت اسلام با مسیحیت است.

این جریان فقط با تحجر در نیفتاده بلکه با مذهب اجتهادی هم در افتاده شبیه فرقه بهائیان هستند. شبیه لوتر بازی.

چون استدلال ندارند بیشتر احساسات را تحریک می‌کنند لذا عقل مردم را به کار دعوت نمی‌کنند.

## 132- سرگیجه غرب در مقابل اسلام.

جیمز دولسی اعلام کرد جنگ جهانی چهارم شروع شده. جنگ‌های بین نازیسم و فاشیسم با رقیب‌هایشان 17 میلیون کشته داده.

تئوری‌های غرب چون غیر خود را در نظر ندارد دائماً جواب‌های غلط می‌دهد.

برزینسکی در کتاب خارج از کنترل می‌گوید: آنچه باعث شده همه چیز از کنترل خارج شود، سکولاریزم عنان گسیخته است.

غربدر مقابله با اسلام دکترین مشخصی ندارد.

قسمتهایی از جهان پیدا شده اند که از مغز انسان محور دستور نمی‌گیرند، بلکه از مغز خدا محور دستور می‌گیرند مثل لبنان که حزب الله از ایران دستور می‌گیرد.

### 133- علل گسست علمی ما در قرون اخیر

دوره‌ی انحطاط علمی ما از آغاز قاجار است، که اگر زمین هم می‌خوردیم بلند می‌شدیم ولی از قاجار به بعد تجدید قوا نکرده ایم.

فلسفه صدرائی را اگر با مسائل مواجهه دهیم حرفها دارد.

به نظر می‌آید که در چند قرن اخیر دچار یک بد اقبالی تاریخی هستیم که از طرف غرب آمده دوره سرمایه‌داری غربی بقیه‌ی تمدن‌ها را ضایع کرده.

امکاناتی پیدا می‌کند که سرمایه را منتقل کند به غرب و وقتی ما با غرب مقابله می‌کنیم که آن سلطه بی‌رقیب با ما دارد.

هر چند بار می‌خواهیم بلند شویم می‌بینیم یک جا ول است، یک گسست علمی طولانی داریم، هر چه کردیم، اعم از دانشگاه و سایر مؤسسات هنوز سر پا نایستادیم (تک ستاره‌ها اصل نیست).

134- غرب بیشتر خود را به کسانی عرضه می‌کند که برای آن‌ها خدا مرده است با کسانی سخن می‌گوید که اعتقادی به نبوت ندارند.

135- **طلیعه‌ی فروپاشی غرب:** دنیای جدید هویت خود را در تکامل خطی و عبور از انحطاط بر دوره سلامت بشر تعریف کرد، با شروع شدن ضعف آن‌ها تعریف بی‌هویتی شروع می‌شود.

136- توجه به مدرنیته به عنوان یک تجربه آری، ولی به عنوان یک ملاک، نه.

137- شیخ فضل الله نوری در مورد مشروطه می‌گفت: ما باید با همین نهادهای غربی مثل پالمان هم با احتیاط بر خورد کنیم. آیا ما ذاتاً و عرضاً قدرت تفکیک بین ساختارهای سیاسی غرب و مفاد لائیک و شریعت‌ستیز آن را داریم؟

138- تا حال می‌شد، هر چه خوب است قانون است ولی صهیونیسم با ایجاد سازمان‌های بین المللی کاری کرد که هر چه قانون است خوب است پدید آمد.

139 - وضع چپ مدرنیته فعلاً رفته ولی وجه راست آن هست.

جامعه مدنی اسم مستعار کمپانی‌های ثروت است، نهاد ثروت بر قدرت غالب شد.

140- اشکال وقتی است که طراحی تاریخ را به عهده غرب قرار دهیم.

141- آمریکا منافع خود را تعریف کرده که با منافع ملی کشورها در تضاد قرار گرفته.

142- انسان مدرن از نداشتن معیارهایی برای زندگی صحیح رنج می‌برد و لذا هر شاخص و معیاری را محترم می‌شمارد اما به هیچ کدام یقین ندارد، دچار تنبلی فکری شده و همه چیز را نسبی می‌داند و فهم خود را ناتوان از فهم حقیقت می‌پندارد. دینی نیاز است که عقل درونی او را برانگیزاند.

143- نظام عالم با تسخیر اداره می‌شود و نه با قسر. راه اعمال قدرت و نفوذ انسان بر عالم نیز تسخیر است و نه قسر و فشار و تحمیل. سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا. (آیت الله جوادی تفسیر انسان به انسان ص 206)

144- غرب یک حادثه و در عین حال یک تاریخ است.



کسانی حرف رهبری را می‌فهمند که به نا توانایی‌های خود آگاه‌اند. و دارای پرسش شده‌اند که آدمیان نسبت به آن که به جهان چگونه نگاه می‌کنند نحوه‌ی فکر و عمل و زندگی‌شان متفاوت است و از همان زاویه به دین می‌نگرند.

145- غرب همواره در اندیشه «غیر» و «دیگری» است اما دوست نمی‌دارد که «دیگری» را تصدیق کند. به این جهت در آینه‌ی «دیگری» خود را می‌بیند.

دفاع از عالمی که دوران‌ش به سر آمده و از چیزی دفاع کردن که دیگر موجود نیست، این غیر از دفاع از دورانی است که هنوز وجود دارد و باید بماند.

146- این که تصور کنیم لیبرال، دموکراسی عمر جاودان خواهد داشت صورتی از دن کیشوت‌بازی است.

آنچه مذموم است غفلت از اقتضای این عالم و بی‌خبری از منشأ فکر و عمل خودمان است. اگر ما تذکر پیدا کنیم در چه عالمی زندگی می‌کنیم و تکنیک با ما چه می‌کند، شاید گشایشی پیدا شود.

147- بشر عصر مدرن، خدا و ماوراء الطبیعه و مذهب را خصوصی کرد، اما از بازتاب‌های اجتماعی آن غافل ماند. در جبران این غفلت به جایگزینی ساختارهای مشابه دینی پرداخت و نهادهای مدنی را شکل داد که همواره در تزلزل و بی‌اعتمادی به سر می‌برد.

148- پسا مدرن‌ها نزاع‌های عصر مدرن را بی‌نتیجه و قهرمانان آن‌ها را بدلی ساخته ذهن غربی می‌دانند.

149- امید غرب آن است که با نوع برداشتی که از مفاهیم دینی توسط روشنفکران دینی برای ما می‌سازد، راه خروج از دین قدسی و نزدیکی به دین غربزده را فراهم کند، وقتی اصالت با نگاه علمی غرب به عالم شد، پس باید مجتهد ما چنین نگاهی پیدا کند تا معرفت دینی او بسط یابد و این مساوی است با غربزدگی کامل و فرو بسته شدن را قدس از منظر دین و دینداران.

150- در عصر پسامدرن بیش از هر زمان دیگر بازار دین رونق یافته ولی تنها می‌دانند که چه نیستند، اما این که به کجا می‌روند و چیستند مشخص نیست.

151- هیدگر می‌گوید: اگر فیزیک جدید در جوهر خود ریاضی است بدان جهت نیست که طبیعت بالذات تابع احکام ریاضی باشد، بلکه جهت این امر آن است که ما از پیش قصد کرده‌ایم که طبیعت را صرفاً در صورت ریاضی درک کنیم و هر چه را که به این طریق قابل ادراک نباشد دور می‌اندازیم و مظاهر و پدیدارهای طبیعت را تابع طرحی که به نحو ما تقدم ادراک شده است قرار می‌دهیم ... تمام پدیدارها باید از پیش به عنوان مقادیر زمانی، مکانی حرکت تعیین پیدا کنند تا بتوان آن‌ها را به عنوان پدیدارهای طبیعت در نظر آورد، مثل مهندسی که نقشه‌ی از پیش تعیین شده را روی زمین می‌سازد (کتاب فلسفه و بحران غرب، مقاله هیدگر و گشایش راه تفکر آینده» دکتر رضا داوری، ص 49).

152- غربزدگی: برای این که خودتان را از غرب جدا کنید، افکارتان را از غرب جدا کنید و هم نسل آتی را جوری کنید که این غربزدگی را نداشته باشد. صحیفه امام 58/6/14، ج 9، ص 433.

153- غربی‌ها در تبلیغات خود این گونه القاء کرده‌اند که توسعه و پیشرفت مساوی غربی شدن است و متأسفانه برخی از کارگزاران و نخبگان کشور مدل پیشرفت را صرفاً یک مدل غربی می‌دانند که این مسئله‌ای غلط و خطرناک است ... به طور قاطع می‌گویم الگوی غرب برای توسعه یک الگوی ناموفق است. مقام معظم رهبری 1386/2/25.

154- برای آینده بشر، فرم‌های عظیمی از زندگی باید پیدا شود که خیلی بالاتر از مبانی فرهنگی است که این حقوق بشر غربی را طرح می‌کند.

155- کل جمعیت آتن چهار صد هزار نفرند که دویست هزار برده اند. از این دویست هزار نفر غیر برده 70000 خارجی اند و 30 هزار نفر هم که خانم اند که این دو حق دخالت ندارند بقیه اند که می‌توانند در امور کشور دخالت کنند و در چنین جامعه‌ای سوفسطائیان فعال اند و افلاطون در چنین جامعه‌ای هست و در اینجا بحث عدالت را ارتقاء می‌دهد و از حد اعتباری بالاتر می‌برد ولی ارسطو می‌خواهد بحث را معتدل‌تر کند.

156- رهبر معظم انقلاب فرمودند: «فرهنگ غرب، فرهنگ برنامه‌ریزی برای فساد انسان است، فرهنگ دشمنی و بغض با ارزش‌ها و درخشندگی‌ها و فضیلت‌های انسانی، فرهنگی است که همچون ابزار، در اختیار خداوندان زور و زر و امپراتوران قدرت است. با این فرهنگ در صدند نسل بنی آدم را از همه‌ی فضایل انسانی تهیدست کنند و انسان‌ها را به موجودات فاسد، مطیع، تسلیم و غافل از یاد خدا و معنویت تبدیل کنند. منافع آن‌ها جز از طریق گسترش این فرهنگ تأمین نمی‌شود. این فرهنگ، برهنگی و اختلاط و امتزاج بی‌قید و شرط زن و مرد با هم است که یکی از پایه‌های اصلی فرهنگ غربی می‌باشد و از روز اول، برای فساد انسان‌ها و خروج انسانیت از دایره فضایل انسانی بنیانگذاری شد.» از سخنان مقام معظم رهبری در 1368/9/15.

157- دکتر مایکل برانت معاون ارشد رئیس سابق سیا و عضو مهم بخش شیعه‌شناسی سازمان سیا مصاحبه‌ای در کتاب: *Aplan to Devide and Desoiate Theology* می‌گوید: در این سازمان مبلغ 900 میلیون دلار برای سازمان‌دهی مبارزه با تشیع اختصاص یافته بود.

می‌گوید: انقلاب 1979 ایران ضربه‌ای اساسی به سیاست ما در حاکمیت در کشورهای اسلامی وارد ساخت، در جمع‌بندی به این رسیدیم که انقلاب اسلامی فقط نتیجه طبیعی سیاست‌های شاه نبوده، بلکه در باطن عوامل دیگری مثل رهبری سیاسی توسط مرجعیت دینی و شهادت نوه پیامبر یعنی حسین مطرح است. این دو شیعه را از سایر مسلمانان فعال‌تر ساخته و لذا تصمیم گرفته شد:

راه‌اندازی اختلاف بین شیعه و سنی.

فهمیدیم در رودر رویی مستقیم با شیعه زیانبار است و با تفرقه بهتر نابود می‌کنیم، باید افرادی را جهت جهاد مسلحانه با شیعه تقویت کرد. کمک مالی به مداحی‌های انحرافی.

## 158- اخلاق مصنوعی:

ما در آثار فردوسی و سعدی و حافظ به طور مستقیم راه و رسم زندگی را نمی‌آموزیم، بلکه آن‌ها خانه زبان ما را آباد کرده‌اند و ما در آن خانه قرار و طمأنینه و شیوه زندگی خود را باز یافته‌ایم.

خانه‌ای که در آن تکنیک فرمانروا است به لائوتسه و مولوی واقعی نمی‌نهند و به آن‌ها نیازی ندارند، نه این که ساکنان خانه به اخلاق و معنویت احساس نیاز نکند، آن‌ها معمولاً به شعر و حکمت رجوع می‌کنند اما شعر دستورها و اوامر تنجیزی اخلاق را مَثا اثاثیه به خانه می‌برند و شاید مدتی در کنار آن‌ها احساس آرامش کنند. [92]

**159- بحران هویت:** کسی که از خودش تعریفی نداشته باشد، در بحران هویت است، نمی‌داند ایرانی باشد یا غربی. مسلمان باشد یا نباشد. گاهی هست، گاهی نیست. نمی‌داند دنبال افکار خودش باشد یا نباشد. حتی نمی‌داند دختر باشد یا نه، لباس کدام را بپوشد. کوچک است یا بزرگ؟ خیلی راحت اسباب‌بازی دیگران می‌شود. خدمت و خیانت را تشخیص نمی‌دهد. وقتی به روش زندگی و عقایدش حمله می‌شود به سرعت عقب‌نشینی می‌کند، چون هیچ استحکامی ندارد. یک انسان پراکنده است.

160- پاسخ‌های آسان همیشه پاسخ‌های حقیقی نیست باید دین را در کاملترین شرایط ممکن و در عین حال با بیشترین وضوح ممکن ارائه داد.

161- خیرالوری بعد النبی من بنته فی بیته.....من فی دجی لیل العمی، ضوء الهدی فی زیته

بهترین آفریدگان بعد از پیامبر کسی است که دختر او در خانه وی است.

162- نیچه می‌گوید: بی‌نظری یک توهمی بیش نیست.

163- مشروطیت نتوانست اشرافیت را از میدان خارج کند، و لذا نظامی‌ها کار را به دست گرفتند.

164- توحید و فقر: اغنیایی که وابسته به کثرت‌اند قادر نیستند که از شناخت تمییزدهنده به شناخت وحدتیافته، تعالی یابند. وابستگی به کثرت همان وسوسه است.

فقر، سادگی، و کودکی همه یک چیز هستند و پیراستگی و خلوص که این کلمات بیان می‌کنند منجر به «خاموشی» می‌شود که در واقع سرشار از وجود است، همان‌طور که بی‌عملی سرشار از فعالیت است، چون همه فعالیت‌های ویژه از آنجا سرچشمه می‌گیرد. «ذات همواره بی‌عمل است و مع‌هذا همه چیز به وسیله او انجام می‌شود»

انسانی که به نقطه مرکز رسیده به جامعیت مقام انسانی دستیافته است، او انسان حقیقی است.

پس اغنیاء از نقطه نظر تجلی آنان‌اند که از نظر ذات فقیرند. در واقع هنگامی که از توحید سخن به میان می‌آید گوناگونی‌ها محو می‌شود.

165- ناتورالیسم یعنی قول به حُسن و قبح عقلی.

چندان که خدا غنی است، ما محتاجیم.

166- درمان‌های وارداتی برای دردهای وارداتی. جامعه‌ای دردی را ندارند، وارد می‌کنند تبعاً درمانش را هم باید وارد کنند.

یک مرتبه غرب از مسیحیت خسته شد.

-167

گفتند: دست مزن، چشم، ببستم دو دست..... راه مرو، چشم، دو پایم شکست

حرف نزن قطع نمودم سخن..... نطق مکن، چشم ببستم دهن

هیچ نفهم!! این سخن عنوان مکن.....خواهش نافهمی انسان مکن

168- مانور خفاشان برای مقابله با نور پیش از طلوع فجر پایان می‌یابد.

در مدینه قبل از پیامبر بناست پس از جنگ 50 ساله بین اوس و خزرج، عبدالله بن ابی از یک قبیله و ابو عامر راهب از قبیله دیگر مدینه را اداره کنند عبدالله شود شاه و ابی عامر قاضی. با حضور پیامبر در مدینه، عبدالله بن ابی می‌شود اپوزسیون و ابو عامر راهب بعد از پیروزی در جنگ بدر به مشرکین می‌پیوندد و پس از جنگ احد که راه می‌اندازد بعد از جنگ احزاب می‌رود به شام و مسیحی می‌شود و مسجد ضرار را به کمک قیصر برنامه‌ریزی می‌کند.

(حنظله غسیل الملائکه پسر عامر عروس و همسر او دختر عبدالله بن ابی است)

169- البته خط مجنون و شاعر و ساحر به پیامبر(ص) آن پیام اور خرد و دانایی دادن، انسان را امیدوار می‌کند که این تهمت‌ها چیز نو ظهوری نیست.

170- «جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تَوَازَى عَمَلُ الثَّقَلَيْنِ» [93] یک جذبه از جذبات حق تعالی برابر است با عمل جن و انس.

171- «مَنْ لَا يَنْفَعُ لِحَظِّهِ لَا يَنْفَعُ لَفُظِّهِ» عالمی که دیدارش شما را عوض نکند سخنش هم به تو سودی نرساند. سهروردی

172- احمد حنیف سیاه‌پوست مسیحی مسلمان سنی شیعه شده: ما در اسلام احساس می‌کنیم که صاحب دین خود هستیم در مسیحیت این جور نیست، مسیحی‌ها صاحب دین نیستند. روحانیون آن‌ها صاحب دین آن‌ها هستند. در اسلام هر مسلمان یک روحانی است.

ابوسفیان در موقعی که سپاه اسلام از مقابلش می‌گذشت به عباس عموی پیامبر(ص) گفت: «سلطنت برادرزاده‌ات عظیم شده» و عباس جواب داد: «وای بر تو سلطنت نیست، نبوت است».

همیشه خطراتی که مقابل اسلام قد افراشته بزرگ بودند ولی ایمان پیامبر(ص) و مؤمنین بزرگتر بوده است.

در مورد پیامبر(ص)

برید الحمی = نامه‌رسان قرق‌خانه‌ی حق

ای نفس خرم باد صبا... از بر یار آمده‌ای مرحبا

قافله‌ی شب! چه شنیدی ز صبح... مرغ سلیمان چه خبر از صبا

بر سر خشم است هنوز هم حریف... تا سخنی می‌رود اندر رضا (حافظ)

قلنا اهبطوا جميعاً

در رابطه با انسان کامل معلّم ملائکه است.

خداوند پس از تعلیم به فرشتگان فرمود: «أَنْيُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ» [94] من حقایق را به انسان کامل آموختم، شما گزارش آن را به من بدهید. فرشتگان عرض کردند: «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» [95] ما به اندازه‌ای می‌دانیم که تو به ما آموختی. آن‌گاه خداوند به انسان کامل فرمود: فرشتگان نمی‌توانند شاگردان بلافصل من باشند، تو به آن‌ها انبیاء و گزارش کن: «قَالَ يَا آدَمُ أَنْيئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» [96] و فرشتگان نیز شاگردان انسان کامل شدند.

انسان کامل، معلّم کل است، چون به قله‌ی خزائن اشیاء رسیده است. انسان کامل مانند خداوند سبحان - البتّه بالعرض - بر همه‌ی خزائن هستی احاطه دارد و در مقام خلافت، به عنوان آیت بزرگ خداوند سبحان که فرمود: «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» [97] بر همه‌ی خزائن عالم اشراف دارد و از اسرار آن به‌طور کامل آگاه است، در حالی‌که آگاهی فرشتگان، تنها بر بخش یا بخش‌هایی از خزائن غیب میسر است و آن‌ها قدرت احاطه‌ی کامل بر همه‌ی خزائن غیب را ندارند. [98]

**174-نیهلیم:** 1- ورزش نظام نیهلیمتی درجه بالایی از سلامت جسمی را طبیعی جلوه می‌دهد، هر روز رکودی تازه در پرش، کوه‌پیمایی و سبقتجویی بالاتر از توان بشری که این مستلزم نوعی خود کاری (اتومانیسم) است که فقط به قیمت از کار افتادن بسیاری از خصایل بشری به چنگ می‌آید، رکودهای تازه به محیط کارخانه‌ها نیز می‌کشد و آن نوع کارگران نمونه‌ای را به وجود می‌آورد که بیست برابر یک استثمرار شده سالهای 1913 بهره می‌دهد.

لئون بلوا می‌گوید: اختراع ماشین‌های تندرو نتیجه اراده ما به فرار است و ناشی از نوعی سرشت آدمی است که تهدید را از پیش احساس می‌کند.

2- فحشاء: شهوت جنسی عاری شده از رمز است.

هیچ کس قوی‌تر نیست از آن که حدود حقوق خود را می‌شناسد و آن را می‌سازد فقط برای چنین کسی زمان واقعیت می‌یابد.

اگر آدمی به سوی عشق روی آورد هیچگاه خطا نخواهد کرد.

در دوره‌هایی که بدگمانی تا عمق خانواده‌ها نفوذ کرده است، آدمی عیناً شبیه دولت می‌شود. خود را درون قلعه‌ای به حفاظ می‌کشد که از هیچ روزنه آن علامتی به بیرون نمی‌تراود. در جایی که یک شوخی کوچک و یا خودداری از شرکت در فلان تشریفات، مرگ ببار بیاورد و اینهمه محبت کارساز است و جهان نیز دوباره به اندازه‌ی معیارهای آزاد و عادلانه‌اش برمی‌گرداند.

نیهلیم کار انکار را تا بدانجا می‌کشاند که خود را نیز انکار می‌کند، و این است آغاز روشنائی.

فاوست روح خود را به شیطان فروخت تا به جادوگری رسید و قدرت تصرف در ماده عالم را پیدا کرد ولی قدرت جادویی اقتدار حقیقی نیست زوال پذیر است، سرچشمه اقتدار حقیقی در روح است، روحی که به حقیقت واصل گشته، جادوی این فاوست جدید تکنولژی است، که دارای تصرف شیطانی در عالم است، تصرف بی‌عاقبت که نفی و انکار خود را در خود نهفته دارد.

3- جنگ، عالم توهمی عادات را ویران می‌سازد و انسان را با حقیقت وجود خویش که مرگ است روبرو می‌کند.



نظم گسترده تمدن اروپایی براساس تکنولوژی هسته‌ای نابودی خویش را در درون خود دارد، پس کمال تکنولوژی با کمال انسانی جمع نمی‌شود.

نظم گسترده نیهیلیستی بسیار قدرت‌مند می‌نماید اما چنین نیست وقتی برق شهری قطع شود همه با نحوی از آگاهی فطری برق را چون پاشنه پای آشیل و چشمان اسفندیار می‌یابند.

نظم نیهیلیستی به شکل ضرورت وجود قانون خود را در شرق آغاز می‌کند (جریده قانون ملکم خان که همه بدبختی‌ها را از نبودن قانون می‌دانست) در حالی که قانون تعیین کننده حقوق است، پس اول باید درباره حقوق اندیشید، قانون یا باید خود را حافظ شریعت بداند یا خود شریعتی دیگر خواهد شد، و رویکرد ما در مشروطیت به قانون از نوع دوم بود و شیخ شهید فهمید.

4- اولاً: انسان در پندار خود مدار هستی است، ثانیاً: انسان خود را آن سان که می‌خواهد نمی‌یابد، و همین کار بشر را به یأس خود آگاه شود از آن عبور کرده است که این همان خودآگاهی است که با تجدید عهد ازلی یدست می‌آید.

علم جدید جانشین فلسفه و دیانت گشته و مبدأ ارزش‌های تازه قرار گرفته و از آنجا که علم در صورت تکنولوژی، نمود همین اراده‌ی معطوف به قدرت است پس تکنولوژی مناط همه ارزش‌هاست و نفس تقدس و عظمت و جلال و اراده و لذا بشر جدید نمی‌تواند در تکنولوژی شک کند و بشر کامل را بشر مجهز به تکنولوژی می‌داند.

چون آمریکا کشوری بی‌فرهنگ است نیهیلیسم را بهتر می‌پذیرد علم فقط به فن اندازه‌گیری کاهش یافته و انسان کارش راه انداختن ماشین‌هاست.

5- روشنفکری یعنی پذیرش آراء نیهیلیستی و ایمان آوردن به آن و روشنفکر کسی است که با فلسفه علمی جدید حکم می‌کند و عمل می‌کند میان روشنفکری و مردم سنتی دیواری از عدم تفاهم حائل است. روشنفکری با پشت کردن به پیمان فطری و ازلی آدم، به ظهور می‌رسد.

وقتی دین در ذیل نیهیلیسم علمی و نظم یافته جدید معنا شود در حوزه‌ی مسیحیت پروتستان‌تیسیم و در حوزه اسلام قبض و بسط تئوریک شریعت تحقق می‌یابد که نوعی کانتیسم است که عدم امکان معرفت نسبت به ذات شریعت را همراه دارد.

تکنولوژی عین وابستگی است، و وابستگی نفی و انکار قدرت و اختیار و آزادی را در بطن خویش دارد.

در مرحله‌ی هبوط کامل نباید توقع داشت که بشر خود را خدا نینگارد (توهم متافیزیکی هگل که خدا به دانندگی می‌رسد که همان بشر است که خدا شده است)

6- هنگامی که انسان وجود خویش را در جایی خلاف واقع می‌جوید کارش به محال می‌کشد، چاره آن است که مرگ را نه چون پایان راه بل چون مرحله‌ای دیگر از حیات خویش ببیند همان سان که هست، و این لحظه رو کردن به بودن است.

روشنفکر یا مؤمن به «شریعت علم» است و یا مؤمن به شریعتی که خود را با علم انطباق داده باشد، بدون این که به غایت این علم بیندیشد.

#### 175- وحدت:

1- هنگامی که به تدین به عنوان یک امر شخصی نظر شود دوران پایان دین اسلام است و آن‌هایی که نمی‌توانند از اسلام دست بردارند نمی‌توانند از سیاسی بودن اسلام غافل شوند.

2. کسی که دین‌داری و حضور ولایت و حکم خدا را در زندگی پذیرفت، مسلم با بهترین دین، بهترین برخورد را می‌کند.

چون اصل دین را آنطور که دین است و حضور حکم خدا را به واقع نپذیرفته‌اند، زیر پوشش دینی با بهترین دین، یا با بهترین نحوه حضور دین مخالفت می‌کنند.

3. تفسیر - تفرقه و وحدت

1. جنگ دین‌ها نداشته‌ایم - نمونه‌اش مقابله مسیحیان با اسلام که می‌فرماید: «وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ» [99] پس جنگ حق‌خواهی و وحدت واقعی با خودخواهی زیر پوشش دین داشته‌ایم ولی جنگ ادیان نه و لذا پیامبران با همدیگر جنگ نداشته‌اند چون همه حق‌شناس و حق‌خواه بوده‌اند.

پس باید دین را پایداری بخشید و در دین‌داری به اختلاف نیفتیم و این کار برای مشرکان سخت است و لذا از پایداری دین سرباز می‌زنند و به تفرقه دینی دامن می‌زنند او در شرک است و دینداری پوسته‌ای است که او در زیر آن پنهان شده است تا شرکش آشکار نگردد و بیگانه بودنش معلوم نشود.

2. عدم تفرقه بوسیله چیزی ممکن است که جامع همه خوبیها باشد و مانع همه بدیها، هر جا بدی هست به همان اندازه که نفس اماره و خودخواهی هست اختلاف پایدار است، آن کس می‌تواند دم از صلح و وحدت بزند که از مرزهای خودخواهی به هر شکلش گذشته باشد و این فقط توسط دینداران واقعی و به وسیله دین ممکن است.

در آینه دین، هر کس محدودیت‌های خود را می‌یابد و دعوت به عبور از آن می‌شود تا آن را اصالت ندهد.

عبور از مرز خودخواهی و اصالت دادن به حق‌خواهی قلب و دین محمدی می‌خواهد و با قلب ابوسفیانی چنین کاری ناممکن است.

محمد (ص) خودخواهی‌ها را می‌شکند تا همه در دریای حق‌خواهی به بالا سعود کنند و ابوسفیان خودخواهی‌ها را دامن می‌زند تا انسان در پيله‌های خودخواهی گرفتار بماند و اختلاف این دو بسیار است شرط همسخی آن است که همان را بگوئیم که خدا می‌گوید یعنی با زبان انبیاء با همدیگر سخن بگوئیم تا به تفرقه گرفتار نشویم.

انبیاء چون به زبان خدا با همدیگر حرف می‌زدند در عین فاصله تاریخی زیاد مصدق همدیگر بودند «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» [100]

3. آن که دغدغه تحقق ولایت خدا را در تمام سازمان حیات خود دارد، تمام تلاش آن است که دین قیام شود و همه ابعاد زندگی‌اش را اشغال کند، تا ولایت خدا بر زندگی او سایه افکند، چنین کسی همواره از اختلاف بخصوص از اختلاف در دین می‌گریزد و در تلاش برای گرفتن عالی‌ترین چهره و نحوه دین است.

همین که بخواهید اختلاف نباشد باید در دین عمیق شوید.

4. مسلمانانی که ولایت خدا را در جامعه نمی‌شناسد و اقامه دین را در همه ابعاد به عهده نمی‌گیرد عملاً سرپرستی امور

مسلمانان را به یاوه می‌گیرد و رهبری مردم را از دیگر امور مسلمانان را به یاوه می‌گیرد و رهبری مردم را از دیگر امور عبادی جدا می‌داند و آن را امری عادی و در اختیار هر فردی قرار می‌دهد و کرامتی برای هدایت خلق و تدبیر امور آنان قائل نیست، در حقیقت انسان را نشناخته و خود نیز به حریم ارزشمند انسانیت قدم نگذاشته لذا امام باقر(ع)

## 176-یهودیت:

1. کتاب مقدس: تعداد نویسندگان آن چهل نفر بوده‌اند که 1600 سال تدوین آن طول کشیده.

زمانی که ابراهیم وارد فلسطین شد، همسرش ساره اسحاق را و هاجر، اسماعیل را به دنیا آورد.

موسی که از نسل یوسف است از مصر به فلسطین آمد.

هنگاهی که یهودیان به رهبری یوشع بن نون وارد فلسطین شدند سرزمین فلسطین بین آن‌ها تقسیم شد. یهودیان در سال 2076 ق م با آغاز قحطی در فلسطین، مجبور شدند به مصر مهاجرت کنند و 450 سال در استثنمار فرعون بودند. در سال 1500 ق م به کمک حضرت موسی از مصر و به سوی فلسطین برگشتند.

حضرت موسی قبل رسیدن به فلسطین از دنیا رفت و یوشع بن نون جایش را گرفت و فلسطین را اشغال و بین اسباط دوازدهگانه یهود تقسیم کرد. بعد داود . . . . . بر آن حاکم بود که در سال 900 قبل از میلاد از دنیا رفت و تفرق حاکم شد تا سلیمان پسر آن حاکم شد، معبدی در قدس بنا کرد به نام معبد سلیمان.

یهودیان یک بار به دست آشوریان اسیر شدند و به شهر مادی منتقل شدند و در سال 722 ق م پایان یافت و به فلسطین برگشتند.

یک بار به دست نیوکد نصر در حدود 25 سال اسیر شدند و به شهر بابل منتقل شدند و 70 سال ادامه یافت و کورش در سال‌های 550 تا 527 ق م بابل را اشغال و یهودیان را به فلسطین بازگرداند.

یهودیان در سال 174 ق م دولتی تشکیل دادند که 140 سال طول کشید.

در سال 70 م امپراطور روم تیتوس قدس را گرفت و دستور انهدام معبدی را داد.

2. یهودیت از طریق اسرائیل یک امر ملی شد تا یک امر مذهبی، و اسرائیل را جای خدای یهود نشانند، همچنان که گوساله جای خدا را گرفت.

ایمان یهودی پیامبرانه کجا و ناسیونالیسم زیرساز صهیونیسم کجا؟ که درصدد تقدس بخشیدن به خود است و نه خدا (مثل هر ناسیونالیسمی).

جنبش صهیونیستی هدفش نجات یهودیان نبود، بلکه هدفش برپایی حکومت اسرائیل بود.

- 
- [1] - أمالي الصدوق، ص 428.
  - [2] - سوره ی واقعہ، آیه 25.
  - [3] - إرشاد القلوب إلى الصواب ج1، ص 189.
  - [4] - مجموعة ورام (تنبيه الخواطر)، ج 1، ص 200.
  - [5] - بحار الأنوار، ج 75، ص 380.
  - [6] - سوره ی بقره، آیه ی 37.
  - [7] - بحار الأنوار، ج 51، 128.
  - [8] - منهاج النجاح في ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه 2، ص 32.
  - [9] - نهج الفصاحة، ص 565.
  - [10] - بحار الأنوار، ج 75، ص 44.
  - [11] - بحار الأنوار، ج 67، ص 176.
  - [12] - بحار الأنوار، ج 67، ص 179.
  - [13] - بحار الأنوار، ج 67، ص 156.

- [14] - بحار الأنوار، ج 74، ص 166.
- [15] - بحر المعارف عبد الصمد همدانى.
- [16] - رشحات المعارف، ص 60.
- [17] - رشحات المعارف، ص 61.
- [18] - مشكاة الأنوار، ص 57.
- [19] - من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 357. بحار، ج 75، ص 270.
- [20] - امام شناسى، ج 10، ص 214.
- [21] - بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج 9، ص: 273
- [22] - كافي، ج 1، ص 113.
- [23] - إرشاد القلوب إلى الصواب، ج 1، ص 106.
- [24] - الإرشاد، ج 1، ص 177.
- [25] - دكتور داورى، مجله نامه فرهنگ، شماره ى 50، صفحه ى 17.
- [26] - بحار الأنوار، ج 75، ص 364. منتهى الامال، ج 2، ص 341.
- [27] - منتهى الامال، ج 2، ص 342.
- [28] - همان.
- [29] - كافي، ج 4، ص 21.
- [30] - وسائل الشيعه، ج 9، ص 444.
- [31] - بحار الأنوار، ج 64، ص 323.
- [32] - الميزان، بحث روايات ذيل آيه انا نحن نزلنا الذكر.
- [33] - رجوع كنيد به سوره فتح آيه 1 و 2 و آيات 78 تا 82 سوره شعراء.
- [34] - محى الدين بن عربى، اصطلاحات صوفيه.

[35] - يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا

[36] - أمالي الصدوق، ص: 34

[37] - عنوان صحيفة المؤمن: حب علي بن ابيطالب. تاريخ بغداد حافظ خطيب، ج 4، ص 410.

[38] - وسائل الشيعة، ج 11، ص 507.

[39] - الغدير، ج 10 ص 142.

[40] - إرشاد، ج 2، ص 216.

[41] - الإرشاد، ج 1، ص 177.

[42] - أسد العاية ج 4، ص 17.

[43] - عوالم العلوم و المعارف والأحوال-الإمام علي بن أبي طالب عليهما السلام، حديثالغدير، ص: 373

[44] - كه برای فرو نشاندن خشم از روی سينه عمر بن عبد ود میگذرد.

[45] - بحار، ج 32، ص 274.

[46] - بحار، ج 54، ص 56. کافی، ج 1، ص 110. توحيد صدوق، ص 147، حديث 19.

[47] - بحار الأنوار، ج 54، ص 197. کافی ج 1 ص 442.

[48] - بحارالانوار ج 54، ص 65. کافی، ج 1 ص 440 حديث 3.

[49] - بحار الأنوار، ج 26، ص 106. کافی، ج 1، ص 196.

[50] - بحار الأنوار، ج 25، ص 289، حديث 45.

[51] - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 25، ص: 279

[52] - سوره ی بقره، آیه ی 207.

[53] - سوره ی بقره، آیات 206 و 205 و 204.

[54] - سوره ی یونس، آیه ی 24.

- [55] - بحار، ج9، ص 583.
- [56] - امام شناسی، جلد 8، ص 263.
- [57] - امام شناسی، ج 8 ص 265.
- [58] - الإحتجاج، ج2، ص 297.
- [59] - مختصر تاریخ دمشق، ج 25، ص 16 - 5، نقل از تاریخ تحول دولت و خلافت ص 187.
- [60] - انساب الاشراف، ج 2 ص 393 - 397. وقعة صفین ص 118. شرح نهج البلاغه ج 3 ص 188. نقل از تاریخ تحول دولت و خلافت ص 189.
- [61] - حاکم در مستدرک ج 4، ص 515. سبکی در شفاء السقام ص 113. الغدير ج 9 ص 251.
- [62] - فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج 3، ص 305.
- [63] - إعلام الوری بأعلام الهدی، ص 35.
- [64] - فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج 3، ص 308.
- [65] - بحار الأنوار، ج 62، ص 237.
- [66] - وزغ به معنای ترسو است .
- [67] - بحار الأنوار، ج 62، ص 237.
- [68] - بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج62، ص: 237
- [69] - اثبات الهداه، ص 315.
- [70] - اصول کافی، ج 2، ص 382، وسائل، ج 4، ص 161.
- [71] - الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج1، ص 272.
- [72] - صحیفه امام، ج10، ص 386، سال 58.
- [73] - سوره ی هود، آیه 112.
- [74] - نهج البلاغه، نامه 10. نه بدعتی در دین گذاشته، و نه پیامبر جدیدی برگزیده ام، من بر همان راه راست الهی قرار دارم که شما با اختیار رهایش کرده، و با اکراه پذیرفته بودید!



- [75] - سوره ی بقره ، آیه ی 285 .
- [76] - سوره ی مائده ، آیه ی 17 .
- [77] - سوره ی شوری ، آیه ی 15 .
- [78] - سوره ی آل عمران ، آیه ی 64 .
- [79] - رساله ی قشیریه ، ص 15 .
- [80] - رساله ی قشیریه ، ص 15 .
- [81] - ابوالحسن نوری ، قشیریه ، ص 17 .
- [82] - سوره ی مائده ، آیه ی 83 .
- [83] - الکافی ، ج4 ، ص 541 .
- [84] - سوره ی توبه آیه ی 128 .
- [85] - سوره ی شوری ، آیه ی 13 .
- [86] - سوره ی شوری ، آیه ی 13 .
- [87] - بحار الأنوار ، ج2 ، ص 160 .
- [88] - بحار الأنوار ، ج2 ، ص 96 .
- [89] - الإجمال: آرامی در طلب روزی .
- [90] - دَافِعَةٌ : خودداری از حرص .
- [91] - مَأْتَمٌ : استعمال گناه است .
- [92] - دکتر داوری ، مجله نامه فرهنگ ، شماره ی 50 ، صفحه ی 17 .
- [93] - تمهیدات ، ص 14 .
- [94] - سوره ی بقره ، آیه ی 31
- [95] - سوره ی بقره ، آیه ی 32
- [96] - سوره ی بقره ، آیه ی 33

[97] - سورہی حجر، آیہی 21

[98] - شمس الوحی، ص 122

[99] - سورہی مائدہ، آیہی 83.

[100] - سورہی بقرہ، آیہی 97.